

آقای جالینوس : آن دیگر آن ده چاب پود پس بعد دیگر میدانید ما وقتی که این کارخانه می‌آمد، موارد میشده، خوب، یک عده مثلاً دو پراهر پیشتر کارگر احتیاج داشتیم، استخدام می‌کردیم، جوانها را استخدام می‌کردیم، برای ایشکه آنها را هم گاهگاهی به خارج می‌فرستادیم، خوب ایشها هم پرورد، وقتی که می‌پیشیم یک بچه‌ای کار میکند و چداً انتقامه هست خوب بهش می‌رسیم، شما گذاشتیم که این یک خرد خودش را چیز، و برای ایشکه، میدانید، مثلاً موقعی که شیروها خاموش میشند همه بچه‌های ایرانی پودند که اینها را راه می‌اداشتند دیگر خوب، آن موقعها، مثلاً فرض کنید، در پیروگاه مستند حتی تا این مدت‌ها فرانسوی پودند، یک فرانسوی آنجا بود، ولی اینجا همین بچه‌ها راه می‌اداشتند، اولاً پیشان می‌گفتمن آنچنان اگر شما شما شما نتوانید اینجا را راه پیشند از پیشون، فمایند اینجا، ما چون به ایشها می‌رسیم، حقوقشان تعیین شده است" پیشتر بود از حقوق کارگران در خارج، ما از لحاظ کارگر اشکال داشتیم، از لحاظ مهندس اشکال داشتیم، که مهندس، پیشون کارگر شما خواستند پیشتر مهندس می‌خواستند، ولی ما نه از لحاظ کارگر هیچ موقع در مضيقه شپوردم مثلاً تمام این جهدها، ایشها را خود ریخته‌گری درست کرده بود، خود بچه‌ها درست می‌کردند، خود این بچه‌ها درست می‌کردند، آنجا را تعمیر می‌کردند، پست‌ها را تعمیر می‌کردند، آنوقت تمام وسائلی که آنجا ساخته می‌شد البته خیلی رودی‌مانشتر، (rudimentary) خیلی اولی ولی، کار می‌کردیم، اصلی‌ها را ما از خارج می‌آوردیم، ولی چیزهای اصلی پودند، ولی چیزهای کوچلو کوچلو هم خیلی لازم پودند.

موال : تا چه حد صفت پرقد پیشترفت کرد که حتی چیزهای اصلی را هم به آن سمت که پتوانید چیزهای اصلی را هم پشتامید؟

آقای جالینوس : خوب ما یک پژوهش داشتیم که مناسفانه عملی شد و آنها این بود که ما پیشیم در ایران توربین گاز بسازیم، توربین گاز، میدانید، دوسری وجود دارد، یک سری مال و مستیگهاوں است یک سری مال جنرال الکتریک است، مال جنرال الکتریک، پیشیم، یک کارخانه در خود آمریکا داشتند، پس بیک کارخانه در آلمان داشتند، یک کارخانه در انگلیس داشتند، در فرانسه داشتند، در ایتالیا داشتند و در لیونگراد، و در توکیو، هر موقع هر پیوی می‌خواستیم از هریک از این کارخانه‌ها پیشیم پیس پیش میخورد، میدانید، مثلاً فرض کنید، ما یکدفعه این چیز مثلاً یک توربین گاز خردیم که تمام بدنه‌اش در لیونگراد درست شده بود، آن پیچهای چلویش در آمریکا، آن یکیش در فرانسه، موارد میدانید، ما می‌خواستیم از ایشها کوک پیگیریم، ۴۰ تا واحد هم پرایشان خردیم، و قرار شد که پیاویریم در شیراز، یک منبعی درست کنیم که تعمیر پیکند، ایشها را پیغامبریم، ایشها را در یکی از این کارخانه‌ها، یا در ایتالیا، یا در فرانسه، مثلاً از این ۴۰ تا می‌گوییم چند تاییش در ایتالیا خردیم چند تاییش از خود آمریکا، چند تاییش از سطح فرانسه، ولی تمام پیس هایش بهم میخورد هیچ بیک چیز بود یک پاتنت (Patent) بود، ما می‌خواستیم عین این را در ایران درست کنیم و جنرال الکتریک هم با ما موافقت کرده بود که پیاویریم همکاری پیکند و پس از چیز زدیم که پیشترین چا در شیراز است، برای ایشکه شیراز، میدانید، وسایل رسیدن طیاره بجهه چا بود، به آبادان بود، به پندرعباد بود، شیراز تنها چائی بود که ... چون تهران، اعلیحضرت دستور دادند تا این چیزی هائی که میکن است همه را در تهران درست پیکنید پیگیرید آنچه، دیدیم پیشترین چا شیراز است و خوب آب و هوای شیراز هم بد نبود و هنبا بود در شیراز این کار را پیکنیم و پیشین دلیل ۴۰ واحد هم سفارش دادیم که این واحدها باید یک مقدار زیادی پیاویریم تراویزه

مفارش دادیم که این پیاید و آنجا اول یک کارخانه تعمیرگاه درست کنیم، که هر واحدی در هر چای ایران خراب شد پیاید آنجا تعمیر بشهود، و بعد این را تبدیل کنیم به یک ساختمان توربین گاز و چنال الکتریک هم موقافت کرده بود که با ما همکاری کند از اول تا آخر که یک پروفسور دهنه بود، که متابعه په مسامان نرسید. و حتی زمیش را هم در شیراز ما گرفتیم، تغییر آن چیزی را که نا در روی پرای ترازیفورماتور درست کردیم، می خواستیم پرای توربین گاز در آنجا درست پیکنیم. و حتی چنال الکتریک په ما گفتیم که اگر اینجا راه پیغامد ما پرای، مثلاً فرض کنیم، مالک شرذیک اینجا پاشد و اینجا صرف کند از پیس های شما به آنجا می فرمتیم. تا این انداده هم په ما حاضر بودند همکاری پیشند. عرض کنم که من می خواستم یک موضوعی را فقط اینجا پیگویم، پرای اینکه الان از این واحدها اینها ۱۵ سال می گذرد ۱۵ سال که من دیگر توی پرق قیمتمن، بعضی اعداد و ارقام میکن است خیلی درست شپاشد، بعضی واحدها را من اصلاً یاد رفتم اصلًا چیزی را پیشان پیگویم، اینست که اگر دقت پیشتری لازم است خوب من پرورم پیشیم و از حافظه‌ام یک خورده کمک پیگیرم که البته حافظه‌ام یک خورده کم شده، ولی اینست که...

سوال : تا آنجا ... پیلور کلی چهره کلیش را.

آقای چالینوس : من چهره کلی را شرح دادم که ایشکه جداً واحدهای چیز را، مثلاً، که آنجا راجع به افرادی اتمی شما پرمهیلید، که من گفتم باید دشیا پیش پرورد، البته میدانید، این واحدها که مفارش داده شد خیلی راجع پوهش صحبت شد، که پله، می گفتند، پیغامدی شده، این پاخودی شده، من مسئولیت آنچه که تعمیم گرفته شد متابعه بنا من شپود، که من تصمیم پیگیرم چرا واحد سفارش داد واحد را، ولی په ما می گفتند و پرحق هم هست که بنا دشیا پتوانیم پیش پیش، از منعت عقب نمانیم، از این تکنولوژی که در دشیا پیش آمده که بعد البته متابعه هیچکدام نشود.

سوال : آنهم نرسیده اصلًا هیچکدام.

آقای چالینوس : مال اهواز که اصلًا سوار نشد، مال پوشهر هم با آن افتتاح شد که ده دفعه درست شد و خراب شد.

سوال : خوب خیلی متشرک و تا بعد پرای نوار بعدی خیلی ممنون ( پایان نوار ۱ ب )

## شروع نوار ۲ آ

سوال : چناب چالینوس، پدشمال صحبت هائی که مرتبه پیش کردیم، راجع به راندمان کار و شحوه کار در شرکت پرق، پیشتر راجع به تosome و پیشرفت صحبت کردید، شاید آنقدر راجع به اشکالاتی که وجود داشت، که پرآورده از چواب دیگر کارتان چه چواب مثبت دیگر که صحبت نکردید و چه اگر مشکلات و چواب متفی هم در آن شحوه تosome و پیشرفت و تشکل شرکت پرق به خاطرمان پیرسد مرحمت پیغماشید.

آقای چالیستوس : خیلی متشرکم که این سوال را می فرمائید، من البته، اول، همینطور که می فرمائید، بیک خورد پس از حمایت از همکاران سایتم، چنینه های مشتبه را گرفتم، ولی، الان خوب، چون می فرمائید، و این پایان نهاده، من چنینه های مشتبه را پرایستان شرح میدهم. الان من، راجع، میدانید، در بر ق، از لحظه پرسنل، به تحدیت، در این قسمت، من شرح میدهم. بیکی پرسنل ما به نوع پرسنل داشتیم: بیکی مهندسین پودند، بیکی کارمندان، و بیکی کارگران. اینها هر کدام یک استانی (Status ) تقریباً جدا جدا داشتند. راجع به مهندسین همینطور که عرض کردم چندین مهندس خیلی خوب داشتیم. موقعی که من رفتم در پرق هیچکس را نمی شناختم چو شاید بیکی دو تا از همکاریهای سایق، چون مدت زیادی از عمرم را در ایران پیشودم. اصلاً می توافس بگوییم کسی را نمی شناختم. در آنجا بنا بیکی دو تا از همکاریهای سایق پرخورد کردم. همین، هیچ آشنازی نداشتمن. پس پس از من همه آدمهای خوب پودند روز اول که رسیدم، خوده خوده اینها را کشف کردم چند تا مهندسینی پودند که فداکار و خوب و هم وطن پرسنل پودند و هم شغلشان را دوست داشتند البته بایمی زندگیشان هم تامین میشدند ولی بیشتر چنینه شغلی پرایستان اهمیت داشت که فداکاری پسند در کارشان. ولی، بیک عله هم پودند که ش اینها تامینه نه آن شوق را داشتند و نه آن اطلاعات را، اطلاعات اغلب مهندسین متابعه پایید بگوییم فقط آنچه را که در مدرسه یاد گرفته پودند، در داشکده یاد گرفته پودند، بیکنفر از آنها کتاب نخواند پودند، بیکنفر از آنها اصله بیک مجله علمی نخواند پودند، چون اولاً زبان نمی داشتند، آنچه که ترجمه میشد به زبان فارسی، چیزهای قابل ارزش اغلب نبود، چون خواننده شدند، این چیزهای علمی و اینها خیلی هم به خودشان خستگی نمی دادند این چیزها را پخواهند، به این دلیل جدا" بیک خورده از پیشرفت بی اطلاع پودند، ولی توقع، سربیلک داشت چون تیتر مهندسی داشتند خیال می کردند همه را پایید روی سرشان بگذارند بگویند طبق طبق، چرا مثلاً "فرض کنید فاکس این کار را می کند؟ چرا ما را نمی کنیم؟ بیک همچین و این خوب البته بیک دشمنی های نسبت به شخص من پوچود آورد و بیک کار شکنی های عجیب و غریبی که بیشتر خنده آور بود تا ترسناک. ولی خوب بایمی با اینها، بیک تعدادشان البته وقتی من چلوی حقیقت می گذاشتیشان قبول می کردند و بیک تعدادی از اینها که دفعه های اول خیلی همکار نبودند بعد همکار شدند، بعد پست های پهتری گرفتند، ولی بیک عله ای همینطور مانندند و همینطور کار شکنی، می خواهم بگوییم کشان کاری و اینها پیش گرفته پودند، که ما بیک چند تا را توافتیم از کار پرکشان کیم ولی اغلبیشان پودند کارشان با این قوایی که وزارت کار راجع به آن گذاشته بودند، مخصوصاً پس از مهندسین کاری نمی شد کرد، اینها پودند. خوب، مذکور که عرض کردم، در تهران ما اشکالی از این لحاظ. آنطوریکه می شود با این توسعه سریعی که پیدا کرد اینقدرها اشکال پیدا شکردم راجع به مهندس. فقط اشکال ما در این بود که مهندسین بیک مدت کوتاهی می مانندند و بعد می رفند توی پخش خصوصی.

سوال : این مهندسین تجمیل کرده ایران بودند یا امریکا؟

آقای چالیستوس : هردوشان.

سوال : اینها بپیشان پرخوردی بود قبل؟ حس می کردید...؟

آفای چالیستون : خیلی زیاد. اینها که از امریکا و اروپا آمده بودند به آنها اهمیت نمی گذاشتند، آنها اینها را یک خورده خارجی می دانستند. اصل "یک، هنلا" گاهگاهی، ما کمیته‌ای تشکیل دادیم که مهندسین چمع پژوهش یکروز پاهم شهار پخورند مثلاً، من می خواستم یک خورده اینها را بگوییم آقا آنکه اروپا رفته خیلی خوب او رفته اروپا، این دیگر نباید امام و آمامزاده باشد، پحد کافی توی مملکت آمامزاده داشتیم، اینها را چرا چیز می کنید و په آنها بگوییم شما چرا اینها را تغییر می کنید بعد در حین این شهار، شهارها هم یکی دو دفعه پیشتر شود، به کلاهگاهی (clash) من پرخوردم اینکه اصل "این دارد چتبه پیشتر منه می بخشد می کنید تا چتبه مشتبه" این است که این قطع شد و این اختلاف وجود داشت پیش این چند تا و خوب اغلب این امریکا رفته‌ها نمی ماندند آنجا، یکی دو سال پیشتر نمی مانندند، و آن مهندسینی که آنجا بودند آنها که پیشتر توی پخش خصوصی کار بگیر نمی آورند، غیر از چند تا فداکاری که گفتتم که آنها بخش‌های خصوصی من میداشم پیشنهادات خیلی خوبی مثلاً" یک چوانی داشتیم پنام مهندس مهدوی فام، یک چوانی داشتیم خدا پیامبر دش مرد پنام آفای رهمنما، اینها فداکار بودند حقیقتاً هم شغلشان را می دانستند و هم فداکار بودند و میداشم، پخش خصوصی به اینها پیشنهادات عجیب و غریب می کرد و اینها نمی رفتند پرای اینکه می گفتند ما بالآخره پایید پرای مملکتیمان... این مملکت پایید یک روزی آباد پشود، و پا این شیت، و تعدادشان خیلی کم بود، چند تا پیشتر شودند، یک عله که می‌رفتند، یک عله هم که می ماندند می خواستند آن تیشتر را داشته باشند، آنجا هم پاشند، و اغلب پایید، پا کمال شرمندگی بگوییم، عقب کارهایی می گفتند که یک خورده شان و گوشت تویش باشد و این میدانید ذجو میداد آدم را که می‌آمد می گفت مرد بگذرید سر آن پست پیشیید چه می کشم. اینست که ما این اشکالات را متامسقانه از لحاظ مهندسین داشتیم. حالا چند کلمه از کارمندان پرایتان بگوییم. کارمندان، متامسقانه وضع پسیار پذیر از این بود، پرای اینکه، بالآخره میدانید، مهندس، وقتی که اسم خودش را می گذارد مهندس، پایید یک داشکده را تمام کرده پاشد، یک دیپلمی داشته باشد، تیشتر نپود، کمی به خودش پدهد. ولی، مدیر، متامسقانه مدیر یا رئیس نمی دادم حسابداری فلان تصدیق دیپلمی لازم نداشت. کافی بود که یک‌نفر توصیه کننده خیلی قوی پشت سرش پاشد تا اینکه این بeshod مدیر خوب و متامسقانه پایید بگوییم که در پرق تهران موقعی که من روز اول گفتتم که مدارک تحصیلی، مالهای خدمت و اینها را یک لیست درست کنم، بگذارم بپرسون، دیدم رئیس حسابداری تا کلاس سوم ابتدائی خواهد و رئیس پرمشل مثلاً" تا ۶ ابتدائی، یک چیزگاهی شناخت این. حتی روسماء! بعد من تعجب کردم، گفتتم اصل "غیرممکن است، این کسانی تهیه کردند که مفرض بودند. نمی شود هدچیز چیزی. گفتتم ورقه‌ای درست کردند که خود آنها پُر بگشید که تحصیلشان چه هست دیدم که چون اینها فردی‌بیش مقصود چه هست در یکی از روزهای اول که اینها چمع شدند من مدیر عامل شدم گفتتم اینجا یک موسمی علمی است و اینجا پایید افراد درس خوانده باشند تا اینکه پتوانند، البته شاید این شرط لازم است ولی کافی شباشد ولی لازم هست، اینست که اینها یک خورده از این جمله من، که در یک چلسه ناگاه گفتتم، یک خورده وحشت پرشنان داشت، وقتی دیدم چوایها را که خودشان تهیه کردند آمد، می شوشت، مثلاً، تحصیلات قدیمه معادل لیسانس، خودش همین شخص که رئیس پرمشل بود می گفت تحصیلات قدیمه معادل لیسانس، آن یکی می گفت تحصیلات قدیمه معادل نمیداشم دیپلم، آن یکی، خیلی من تعجب کردم دیدم شه، این بیچاره‌ای که این لیست را تهیه کرده، مفرض نبوده، درست تهیه کرده معادل لیسانس را خود آدم فرماید معادل چیزش را پدهد، پایید یک مستگاهی این را تعیین بگشند، و بعد بالآخره ما دیدیم که شه چند تا لیسانشهای که آنجا داشت پیشترشان نال معقول و منقول، گویا معقول و منقول می توانستند با داشتن کار

پروردید یک لیمانس هائی پیگیرشده، آنها بودند و یک تعدادی هم لیمانس ادبهایات، اینها که حضورشان در داشتگاه یا در داشتگاه لازم نبوده، پس پیشنهادی ها چه وضع، بعد از اینها گذشتند، یک عده دیگر هم بودند معمیشور که گفتم اینها از شهرداری آمده بودند، اینها به یک مستگاههای وصل بودند مثل "یک مثال پراپریتان میزدم، حالا که به من گفتید این سوال را، مجبورم پرستان پیگویم، پیکروزی ما چارت (chart) تعیین کرده بودیم، چارت چیز، که این عده را چیز پیکشیم، دو تا مثال پراپریتان میزدم، این دو تا چارت را، یکدفعه دیدیم، یک چا گذاشته بودیم بنام مدیر داخلی، یک چارت، مرحوم روحانی آمد گفت آقا این کار را نکن پرای اینکه ۱۰۰ تا مدعی اینجا است، گفتم آقا مدعی چه هست، مدیر داخلی یک شرط پراپریشن گذاشتیم، که باید لیمانس داشته باشد چند سال کار کرده باشد فلان و اینها گفت خیلی خوب خودت میدانی، پدان که با اشکال پرخورد می کشی، اتفاقاً پیش پیش ایشان درست بود، ده روز پس از هنوز این چارت تصویب شدند، هنوز پیرون فیامده، شاپور غلامرها مرا احترار کرد من رفتم.

#### سوال : این شغل چلید بود؟

آقای چالینوس : ما چهار تا شغل چلید درست کردیم. قدیم اصلاً چارت وجود نداشت. هرگزی را یک گوشای می نشانید یک کاری بیش می دادند. آنهم ده خودش می داشت چکاره است شه آنکه به آن کار میداد می داشت چکاره هست. این چارت که درست شد هنوز چارت پیرون فیامده، هنوز تصویب شده، شاپور غلامرها مرا احترار کرد پس شروع کرد از خصائل پیزگ من تحریف، کردن که من شمی داشتم ایشان را از کجا می شناسد تعجب کردم، بعد کاشت پهمل آمد، گفت من یک داشی دارم بعنام آقای امیر عضدی، امیر عضد، فیدایم کی، که این مدیر درجه یک، شما این را پیگذارید توی آن چای مدیریت پیشین چه می کند پرایت، من پیش گفتم آخر ایشان درست من ایشان را پیشین، پیشین ایشان مدارکشان چه هست گفت مدرک شمی خواهد شما باید مدیر داشته باشید کارتان را انجام پهده، من دیدم که مرحوم روحانی حق داشت، که آدم و بالآخره آن چارت را بهم زدیم، یک اسمهای دیگر پایش گذاشتیم که شاپور غلامرها ها به کار ...

#### سوال : چه چوری تغییر دادید؟

آقای چالینوس : آمدیم، یک مؤسسه ای وجود داشت، این چارت را خودمان تهیه کرده و بودیم، مؤسسه ای وجود داشت که چناب دکتر گودرزی در رامش بود که چارت های چیز را، گفتم پهترین راه اینست که اینها را صدا کنیم و با همکاری اینها این مدارک که چیز دارند، فلان، که تقصیر، تقصیر یکی دیگر هم باشد.

#### سوال : مسئولیت آن اداره باشد؟

آقای چالینوس : مسئولیت آن اداره باشد، که آقا اینها تعیین کردند، این باید حتماً لیمانس داشته باشد، این داشی شما لیمانس ندارد، فمی تواند این کار را بکند، این چور، البته خوب یک مدتها گذشت خوده خوده ما تغییر دادیم کمی متوجه این شغلها شدند. یک چیز دیگر پراپریتان تعریف کشم یک روزی ...

سؤال : خوب فرض پژوهانیید بیک همچین بزرخوری پیش میآمد که فرض کنید کسی مثل شاپور غلامرها فشار روی شما می گذاشت کسی توی دولت، ماقوقنان، کسی بود از شما حمایت پسند؟

آقای چالینوس : متوجهانه شد، تئها کسی که از من حمایت می کرد شاید پاور شکنید خود اعلیحضرت بود. پرای ایشان به من گفته بودند هر اشکالی دارم به خود ایشان پیگویم ولی من، بیک همچین اشکالی نبود که پرورم به شاه مملکت پیگویم، همچور بودم که از خودم دفاع پسکنم و چون در بیکی دو کلاش (Clash) من با ایشان داشتم با زور خود شاه درست شد دیگر ایشان خیلی چراعات شمی کرد زیاد...

سؤال : بعد ول کردند ولی این امکان نبود مثلاً" که شما پیروید پهلوی وزیر، آن به نخست وزیر پیگوید پیک مسلسله مراثی پرای دفاع از کارمند دولت وجود داشت؟

آقای چالینوس : پایید اینجا پاکمال تاءسف پیگویم وقتی که صحبت دربار و شاپورها، ایشان پیش میآمد، در هر زمانی، می گفتند آقا، ایشان هرچه می خواهند می گیرند، پس خودت به ایشان بده که نهضت سرشان پیگذاری، جواب این بود و این جواب، میدانید، من چه پیگویم به این جواب که وزیر من هم آین را می گوید، نخست وزیر هم این را می گوید، آن موقع، نخست وزیر، مرحوم منصور بود. مرحوم منصور، تقریباً همین حرف را به من داد. چون من مرحوم منصور را از پاریس می شناختم آن موقع که توی سفارت کار می کرد با آقای هویدا، دو تا کنسول، از این حرفاها به من میزدند، ولی خوب، من بهشان گفتم من خودم که درخواست شکردم پیش اینجا آوردید اینجا که اصلاح پسشود اگر می خواهید اصلاح ششود مرا چرا می گذارید، پیگذارید، من مقاطعه کارم، پرورم، کار خودم را بکنم، من پرای این آدم اینجا، به این دلیل، میدانید، بیک خورده این کلاشها، مذکور وجود داشت، بین من و حتی روسمایم، پرای ایشان آنها البته به من زور نمی کشند ولی ایشان پهلوی توصیه به من می گفتند که آقا، اگر می خواهی کار پسکنی، کار دیگرت را پسکنی، با ایشان در نیافت و جواب این بود.

سؤال : بعد، چناب آقای چالینوس، قبیل از آنکه آن دامستان را پیگویید، من می خواستم پیشتر آیا آن زمان پیک مثبت قدرت دیگر، مجلس، فشار په شما داشت.

آقای چالینوس : آیدا". این را حالا داشتم می گفتم، الان، مجلس من، داشتم بار دوم، مثال دوم و مثال سوم و مثلاً چیزی پهنهان پیگویم، مثال دوم، بیک، روزی من هی بازدید میرفتم توی دستگاهها دیدم توی بیک اطاق مثلاً" ده شفر ششته اید ولی توی یک اطاق تنهایی بیک چوان نشسته. پرمیدم این چیز کاره است گفتن آقای لکمنشی که آن موقع همه کاره پود آیجا هم مدیر بود هم رئیس پوشش هم فلان بود همه چیز را تپنه کرده بود گفت شه ایشان فقط آقای سناتور فرخ پشت سرشن هست و کسی را توی آن اطاق راه نمی دهد و پرای ایشان آقای سناتور فرخ صدایش درنیایید. من شه سناتور فرخ را می داشتم کی هست و شه می داشتم اصلاً" این متأسیات بیعنی چه. من به ایشان گفتم که خیلی خوب شما بیک (Job) به این میدهید مثل آنها دیگر تا این تکلیف چارت روشن پشود. پس بود آیجا پیگیرد پیشیدن. گفت آقا این شلوغ خواهد کرد. گفتم خیلی خوب، اگر شلوغ کرد آنوقت پا من. من چوای پیگویش خواهم بود. شما از این

لحاظ ناراحت شپاشید. این را گذاشتند توی اطاق، بعد دیدم فردا غله بهباشد، شلوغ و فلان و پند و پساط، این هزار رفت توی آن اطاق ما یک مهندسی را گذاشتیم که اگر دو تا مهندس پیروزد توی آن اطاق بنشنیدند، چون مهندسین اغلب چا شدافتند، بعد دیدم که این صحیح زودتر از اینها میاید میروز آنجا می شنیدند درب را قفل می کند. ما رفتهیم درب را هزار کردیم من یقنه اش را گرفتم آوردم پیرون گفتم چای تو اینجاست پیکده دیگر از این کارها پسکنی پیرون شد می کشم، بعد پاز هم فردایش همین کار را آورد، رفت همانجا داشت من هم گرفتم و پیرون شد کردم. گفتم پیرون پیکه شد از پیکه شده، بعد دیدم که آقای سناخور فرنخ، نامی که همینطور عرض کردم نمی داشتم اصلًا کی هست، نامهای نوشته به و پیش که از اعمال مدیرعامل پرق تهران این چاشه را مستحضر فرمائید. روحانی هم این را عیناً "فرمتاد پهلوی من، که می خواست به من پیگوید تو آن کارهائی را که می کشی این شنیده اش است، دو یا سه نامه این چوری آمد پیکروز نامها را دستم گرفتم رفتم پیش آقای شریف امامی که رئیس هنای پود، در آن موقع به آقای شریف امامی گفتم آقای شریف امامی، چون مرای شناخت توی فرانسه زندگی کرده، گفتم پیرون شدند، به آقای سناخور پایید پیگوئید که اگر اشکالی با پرق دارد دولت را استیمایح کنند، و پیش پرق را استیمایح پسکنند، توی مجلس ما می آئیم چواب می دهیم، در مقابل سناخورهای دیگر چواب می دهیم در مقابل کمیسیون لااقل چواب می دهیم و ایشان حق شدارند اصلًا" کوچکترین ایجادی به شخص من داشته باشد، والا اگر دیدم که شریف امامی می گوید یک خورده حالا راه پیا گفتم شد پیرون اگر ادامه پیدا کند من میایم توی مجلس و آپروی این شخص را می برم، من بهتان پیگویم با من از این شوکی ها شپاید پسکنند، مدیرعامل پرق تهران اعمالش را مستحضر کنید، پنهان چه عملی می کنم، پیش ایشکه بعد فرمیدم این شخص با این آقای سناخور فرنخ هیچ رابطه خانوادگی ندارد یک رابطه خوبی غیر مشروع بهم دارد تا این حد من ناراحت شده بودم. آنوقت بعد دیدم آقای شریف امامی آقای سناخور فرنخ را صد کرد، حالا سناخور فرنخ هم نمی داشت من کی هستم آنجا شسته ام، گفت به شما این نامها را نوشته اید، نامها، نامهای شایسته ای نیستند، اگر اشکالی دارد اشکال چه هست که شما به پرق تهران دارید، در چلسه علیه استیمایح پسکنید تا پیایند بهتان چواب پدهند، اعمال مدیرعامل به شما چه ارتیاطی دارد، بعد دیدم یک سری مهملاتی گفت این پیغمرا، من هم پیش گوش می کردم، چون نمی داشت من کی هستم، گفتم که شما، خیال می کنم خوبی از مرحله پسرت هستید، خوبی پرست هستید، شما اطلاع دارید؟ پایستان را توی پرق گذاشتید؟ چون یک چوان چعلق رابطه دیگری دارید شما، بعد آقای شریف امامی مرای خوبی رود از آنجا پیرون کرد که بهین یک سناخور، که خودش را خوبی چیز میدارد، "کلاشی" پیش نیاید، نظیر این یکی دو چا داشتیم، پیکده شد آقای سناخور متین دفتری مثلاً، او هم یک کلاش دیگری داشت، یک مقداری خانه درست کرده بود، کجا، نمیداشم، می گفت اینها را پیایند پخرید پیش از کارگرهاشان و کارگرهاشان، گفتم پیش از چه پیایند پخریم بعد دید که ما گوش نمی کیم، پرداشت دولت را استیمایح کرد، این دفعه او راهش رفت. چون همه، این قضیه که من با سناخور فرنخ توی سنا یک خورده ادعایم پیدا کرد پرداشت دولت را استیمایح کرد، که شما این چراگاهی را که توی خیلایشها می گذارید، اول تیرهای «بیمهای بوده و ارزاقش تمام شده بود، تیرهای آهی می گذارید گراحتر است، که ما آنهم با یک اشکالاتی رفتیم ثابت کردیم که اصلًا" چنانچه عالی هیچ املاعی شدارید قیمت سیمان این امت حملش اینقدر مشکل است فلان، که این قاضع شند و گفت اصلًا" قاضع نمی شوم، بعد تیمسار پیایند احمدی که رئیس کمیسیون ماءمور رسیدگی شد، ایشان هم واضح پیش گفت آقا شما مژخرف می گوئید به اینها، این حرفهایی که اینها میزند، پیروز تحقیق کنید، قبول از این کار، به اینجا تمام شد. اشکال دوم ما البتة وکلا، مجلس بود. که هرگدام دستشان می گرفتند یک قوم و خویشی توی پرق، همه انتشار

داشتند که همه را رئیس پسند مثل رئیس حماپداری، می گوییم مهندسین چون پایید دیپلم داشته باشد کمی چای آنها را نمی خواست. کارگران چون وحیتکش پودند کمی چای آنها را نمی خواست. این چاهای کارمندی ما این اشکالات را داشتیم.

سوال : اینها هیچوقت از طرف درحقیقت کامنتیچوانسی (Constituency) نمی آمدند پیگویند مثلاً " محله من پرقدار نمیداشم؟

آقای چالیفوس : خوب، آنها را می گفتند، آنها به این کاری نداشت، پرقدار بجای خودش، اول هم همه نمیداشم چرا موقعی که ما شروع کردیم خیابانها را چراغ گذاشتند، شما حالا شاید پچه پودید پادتان نیست، ولی چراغ گذاشتند، اول گفتم این ته شهری ها را پدمند چون این پیغامها هیچ چیز ندارند اول از آنجا شروع پیگوییم، بعد پمحض اینکه چهار تا خیابان ته شهر روشن شد تمام اینها حمله به من که درب خانه، په رژیم حمله کردند، پدختنم حمله کردند، زود بیبا چراغ پیگذارید، والا، که من، هی می گفتم این حمله کنان کجا پودند قبلاً، که تا ته شهر ۴ تا چراغ آمد همه اینها حمله کردند به زن و پچه شما، این اشکال، مثلاً" پیکیش آقای پیتنا رئیس دادشگاه ملی، با همین واقعیت شاهد نوشت که آقا ما این دخترها را که از این خیابان نمیداشم چی چی اسمش بود... .

سوال : خیابان زعفرانیه آنورها بود؟

آقای چالیفوس : نه، نه. چیز، خیابان پیرا<sup>تنه</sup>، که از خیابان پهلوی میرفت توی دادشگاه، می گفت توی این خیابان این دخترها که میآیند توی دادشگاه و می خواهند شب از کتابخانه پرگردند یک عده بهشان حمله می کردند پیشاید اینجا چراغ پیگذارید. متمم خوب چه پیگوییم، به اینها گفتم آقا این حمله کنندگان آمدند آنجا کجا پودند؟ اینها تا این، دادشگاه دیروز درست شدند، یکماه پیش درست شدند، دخترها هم که از دیروز نیامند آنجا، اینها کجا پودند؟ پهنه می کردیم که به اینجا که آقا پیگذارید این پرشامه ای که ما گذاشتند ایم اجرا نمی شود، بعد ویزیت هائی که، شف ویزیت های سناتورها، مدیرکل ها، توی اداره من، پرای این بود که پیشاید توی خانه شان را چراغ پیگذارند.

سوال : این چقدر از وقت روزانه شما را می گرفتند؟

آقای چالیفوس : متاسفانه خیلی، بالاخره یک وزیر یا مثلاً" یک وکیلی بود میآمد آنجا که شماینده مجلس با امن و تلپ میآمد خوب من نمی توانستم قبولش شکم و به این دلیل من سال اول می توائم پیگوییم ۱۵ و ۱۶ ساعت در روز مجبور بود کار پکشم، یعنی صحیح اینها می آمدند، بعد مجبور بود کارهای اداریم، که از بین نمی رفت، بعد از ظهر تا ساعت ۹ و ده شب من اغلب اداره بودم، کارهای اداریمان را انجام پهیم، والا وقت روز ساعت معمولی به توسط اینها، "خصوصا" سال اول گرفته می شد.

سوال : اینها آنوقت، هیچوقت توی چراید، بازتاب پیدا می کردند؟

آقای چالیستون : دارم الان او را هم می گوییم چرا ید یک اشکال دیگری وجود داشت، چرا ید، عرض کنم که، می دانید، در ایران، حالا حقیقت را به گوییم، چرا ید آزاد که نبود، تنها آزادی که داشتند مال پسرق بود و تلفن آب و شهرداری، راجع به هر که و هرچه می نوشته کسی تقریباً "پوهان چیزی شمی گفت، شه سازمان امنیت مانع می شد، شه شمی دادم، وزارت اطلاعات، در اینجا آزاد بودند، اینها قشیگر می آمدند می گفتند که آقا اگر شمی داشم فلاذکن، پچه مرا از فلاذکا شیارید فلان پست را پنهان ندهید، من می کویم، و بعد من مال یکی از این چیزها را از این چراشد که پنهان پیغام امروز، یک دفعه شکنداشتمن اصلاً پیغام پیاپید، پهراش اینکه آمد به من همین را گفت، این شخص یک شخصی بود گویا همینطور میرفته، اینطور که افرادش په من گفتند فقط این شان می خردید و پول میداده، همه چیز را میرفت همینطور می گرفت. اگر به من کره مجاذی ندهید هو تان می کشم، و اگر به من چی چی مجاذی ندهید هو می کشم، یک همچین آدمی بود امشش را الان یاد نیست. این پیغام امروز، بعد از این وکیل مجلس هم شد، و تنها چیزی که پنهان گفتمن، شکنداشتمن تو کم مرا حسنه بودی حالا وکیل هم شدی، این تپریک که پنهان گفتمن این بوده بعد، این آدم یک روزی آمد به من گفتمن اگر فلان چیزی که اهل ده ما امیت در شیراز، کجا، اگر فلاذکا پست را پنهان ندهی من از فردایش می گوییم ترا کوپیدند، پهیار خوب، منهم آن شب شکنداشتمن مجله درآید. هرجا که رفت رقصم برق آنجا را قطع کردم. شکنداشتمن چاپ کند، پرق آنجا را قطع کردم، بعد آمد گفت حق نداری همچین کاری پیکشی، گفتمن چرا، همان مملکتی که تو حق داری این حرف را به من پژوهی منم رئیس پرق حق دارم این کار را بکشم، بعد پالآخره، فهید که خوب یک خورده پاییستی آدم تر از این پاشد، شه ما پا چراشد هم خیلی اشکال داشتیم، خیلی اشکال داشتیم، اینها اغلب شمی خواستند اصلاً پول پرق پدهند، و اغلب یک سهیمهای داشتند آن سهیمه را، که البته توی پودجه بود پوهان می داشد، اغلب خارج از آن سهیمه می خواستند، این اشکال را ما با چراشد زیاد داشتیم، البته من همه را حمله پوهان شمی کدم، مثلاً توی کیهان، توی اطلاعات، چراشد پیزگر، آدمهای حسابی بودند، می آمدند آنجا، البته اینها هم گاهگاهی حمله می کردند، ولی حمله شان پی اساس دیووده اغلب، ولی این چراشد کوچکی که فقط با این چیزها، هچیز پازیها، رویدگی می کردند، با اینها اشکالات فراوانی داشتیم، خیلی فراوان، همه اشکال داشتند که یا قوم و خویششان آنچاست پیشود رئیس، می گوییم تمام توی اداری این اشکال وجود داشت، کمی شمی توائیست پیگویید که من مهندسم کمی توائیست پیگویید من کارمندم.

سوال : آنوقت این فرض پیشگیری آن مالهایی که می گویند در دولت مدارسی ترتیب داده شده بود پهراش اینکه مدیرهای ( manager ) اداری تربیت پیشگیری درحقیقت داشتند که امور اداری و اینها هیچ تأثیری نداشت؟

آقای چالیستون : چرا اینها اثر نداشت. مام آدم فرستادیم آنجا، در آن حسابداری که آقای شبوی درست کرد، یک دو نفر فرستادیم و اینها می دانید، طول داشت، مثلاً این در دستگاه اداری، اگر خاطرم درست پاشد، آقای عبدالرضا انصاری پاٹ پاز کردن این شد، چند تا آدم فرستادیم، ولی اینها تا پیغامند تا به شمر پرسند اولاً طول کشید، و ثانیاً پهتان گوییم، اینها چند تا پودند مثلاً فرض کنید توی اداری در مقابله یک ۵۰۰ نفر، مثلاً دو نفر این چوری، یکی شان آمد که اتفاقاً یک قوم و خویشی دوری هم با خود من داشت، که بعد من فهمیدم این قوم و خویش من است، اول شمی داشتم، دیلم که آمده استخوا پدهند پرسود گفتمن چرا؟ گفت آقا تا این کشانها اینجا نمیتوانند آدمهایی مثل من شمی توائید اینجا پیشند، گفتمن چرا؟

گفت همین الان که من داشتم می‌آمد پهلوی شما که استعفا پدیدم پرورم از آستانه در که می‌آمد تو پسکی از اینها آمد یک اخ و نف قوی داد، گفت نف به این روزگار خوب دیگر، من چه بگویم، من بیایم با همه که شم توافق در پیشتم، ما آمدیم اینجا که اگر کاری بگذیم، میدادم ذممت هم کشیدیم، ما رفتیم آنجا، میدانید با این جور آدمها، این دیگر، من باید هم مبارزه کنم و کار، اینکه می‌دانید، این اشکالات وجود داشت. و این اشکالات متابعه (operative) . پس از اینکه، همینطور که عرض کردم، مال اداری اشکالش این بود که همه خودشان را مدیر می‌داشتند، چون میدانید، در ایران، همه خودشان را مدیر می‌دانند، همه خودشان را طبیعت می‌دانند، همه خودشان را، شمی دائم، خانه ساز می‌دانند شما بپرسید که ما با این اداریها این اشکال را داشتیم و خوب تا اندازه‌ای هم میدانید..

سؤال : چند درصد کارخانه‌تان این چوری پوئند؟

آقای چالیسویں : خیلی ها اداری پوئند.

سؤال : اکثریت اداری پوئند؟

آقای چالیسویں : اکثریت اداری پوئند پس از اینکه می‌دانید من کارگری را کثیار می‌گذارم.

سؤال : پله، پله، من منتظر همین پوده کارمندی؟

آقای چالیسویں : خیلی بیشتر اداری پوئند. پس از اینکه، اینها آن روزی که مبارزه با پیشوادی شروع شد، ما یک عنده از اینها را فرستادیم مبارزه کنند. بعد پا خاشم فرش رو پارسا مقابل شدیم که ایشان می‌خواست اینها را قبول نکند، گفتم آقا، من شم توافق پس از شما، مبارزه با پیشوادی مهندسین را پفرستم، اگر می‌خواهید کسانی که زائد در دستگاه هستند، اینکه پولشان را ما می‌دهیم، همه چیزشان را ما می‌دهیم خوب بپایند اینجا اتف و ب می‌خواهید درس پنهان به اشخاص، اینها باید یک سواد داشته باشند، دیگر با ایشان اشکال پیدا کردیم. اینست که یک عنده این چوری، یک عنده همینطور که عرض کردم پنهان شده کردم، یک عنده را هم یکجا درست کردیم، پس ایشان کتاب گذاشتیم، فلان و اینها و من حتی فرمتادم به اینها درس پنهان، یک مقداری. یک معلم گرفتیم بپاید به اینها یک خورده درس فنی پنهان، یک خورده بگوید کیلوات چی چی هست. شنی رفتند اصلاً "کوششان به این حرفا نبود. خوب، یکی می‌گفت، آقا من شمی دارم، شمی از من گذشت، این را پاید قبول کرد، که پچگی اش درمی‌خواهد اینها که مثلًا" مطالعه تا آخر عمرشان می‌کنند کسانی هستند که رفته‌اند درسی خواهند اند، همیشه مغزشان عادت دارد به مطالعه، ولی اینکه چیز شده، اتفاقاً" یکی از این کارگر گفت آقا معنی ما حجر شده. شما دیگر شمی توائید. ما پچگی کسی نبوده که ما را پفرستد، دیگر الان شما می‌خواهید در من مثلًا" ۵۰ سالگی بپاید به من پیاد پنهان کیلوات این است من شم توافق پنهان بگیرم. این چو اینها را به آدم می‌دادند. خوب این مال کارگر، البته می‌دانید، یک اشکالی هم وجود داشت، آن اشکال تملق پود. تملق در همه چیز دشیا البته هست. این را باید قبول کرد. ولی در ایران پسورد عجیب و غریبی هست. مثلًا" روز اولی که

من رفتم شما چیزهای همین چیز، کارگرها آمدند آنطور که گفتمن من آدم اینجا با همکاری شما، به من گفتند، ما منتظر شما بودیم، اینقدر او این حرف تعجب کردم گفتمن مگر شما مرا می‌شناختید که منتظر من بودید، میدانید، یعنی امّت که خیلی پراغماتیک (Pragmatic) می‌گیرد تغایرا را، در دفعه اول تعجب آور است این حرف، این که نمیداند من کیم و نه نمیداند من چی هستم پوچویید ما منتظر شما بودیم، خوب، پیشودی شما منتظر من بودید، این اشکالات وجود داشت. خوب حالا من به طبقه سومی که داشتیم راجع به کارگرها، کارگرها طبقه زحمتکش مملکت بودند، کارگرها، میدانید، که کارشان سخت بود. توی گرما، پاید پهلاختره پروانه پیرون پرق را درست پیکشید، پرق را راه پیشدازند، و پاور کنید، کمتر کمی که شلوغ می‌کرد کارگرها بودند و کارگرها چون پهشان همیشه در دستگاه دولتی زائد شگاه می‌کردند و تنسی یک محبتی که پهشان میشدند، اینها دیگر چاششان را برای آدم می‌دادند.

**سوال :** اینها اصولاً از چه طبقه‌ای هستند، اینها از مهاجرین چندید بودند یا افراد قدیمی شهری بودند؟

آقای چالیسون : نه یک تعدادی افراد قدیمی آنجا بودند، من گفتمن من هیچکس را نمی‌شناختم وقتی پرق رفتم، یک عدد قدیمی بودند، که خوب، یک عدد شان، یکاده از آنچه که پتوانند کار پیکشید آنجا ماده بودند، پرای اینکه نمی‌شد، چدا، اینها را از روی این اصل، همه شان را، نه تفشهای وجود داشت، نه چیزی، به وجود اینها احتیاج است، پارو هنوز هستاد سالش است داشت کار می‌کرد، ما آمدیم و بعد من خوده خوده چون پیشتر میرفتمن توی کارگرها پاماشان صحبت می‌کرد و حتی می‌نشستم با بعضی هایشان نهار می‌خوردیم، اغلب چهار زانو می‌نشستم با اینها آپگوشت می‌خوردم، میدانید، تا از وضعشان پاخبر پاشم، اینست که توی این کارگرها یک عدد وجود دارد که پچه‌های پسیار خوبی هستند ولی هیچ کسی به اینها توجهی نکرده من از ایشان خواهش کردم که من یک عدد چوان را پا شما می‌گذارم و شما به اینها یاد پنهانید و این کار را کردند اینها، چند تا پچه‌های خیلی خوبی بودند، یک عدد که هم پیش بودند از ایشان خواهش کردم که پسوند پازشته بپوشند، پرای اینکه آنها دیگر کاری نمی‌توانند پیکشید. اینکه از کارگرها هنوز خاطره پسیار خوب، از کارگرها پد میدانید...

**سوال :** اینها را همه خودتان تربیت می‌کردید اول که می‌آمدند؟

آقای چالیسون : نه من تنها نه، ولی با شرکت پرق، اینها را تربیت می‌کرد، خوب ما البته کمک گرفتیم از فرانسویها، آمدند آنجا، چون من با آنها خیلی آشنائی داشتم، یک آتلیه‌ای درست کردند، آمدند درین چیزی پهشان دادند، درین کارگری دادند پهشان، یک مدت پیکمال و پیکمال و نیم طول کشید تا اینها مال کارگرهاشان شبهه البته، کارگرهاشان شیروگاهها حل می‌کردیم چون اینها یکی شپود.

**سوال :** اینها را از مدارس فشی می‌گرفتید یا آدم پیسواد را خودتان تربیتیش می‌کردید؟

آقای چالیسون : نه هیچکدام، دمه شان، فقط آخر سر، گفته بودیم، اینها لااقل تصدیق شش ابتدائی داشته باشند، پرای اینکه پتوانند اولاً بخواهند و پنهانند، پرای اینکه اغلب آنها اصولاً بساد نداشتند، یا یک

ساد خیلی کم، آنوقت بعد په اینها در من می دادیم، توجه من کشید، یک پیلاید پهشان یک خورده درس پیشرفت نه پردازد. و عجیب است که اینها با اشتباخ پیشتری تعقیب می کردند تا کارمندان. خیلی عجیب است، من مثلاً در سر کلامشان می رفتم، اینها تقریباً، روز اولی که می رفتم، برای کارمندان همین کار را کردیم، روز اول همه پردازد، روز دهم که می رفتم هیچ کس قبود، دو شفر می نشست. ولی با اینها، یادم است من تقریباً مدت ۶ ماه هفته‌ای یک مرتبه میرفتم سر کلامشان می دیدم همه ششمین کار با وجودی که هر کدام مثلاً ۵ تا ۶ پجه داشتند.

سوال : و پازدش هم مشیت بود یعنی واقعاً ساد اینها بالا رفت؟

آقای چالینوس : بله، بالا رفت. خیلی کارها، که قبلاً، په اینها شعی گذاشتند اینها پکنند، خودشان می کردند، شبکه را اینها اداره می کردند، شبکه را اینها می چرخانند، خاموشی ها را اینها رفع می کردند تمام این کارها را پس خود پچه‌ها می کردند بدون هیچ.

سوال : اینها رابطه شان با کارمندان چطور بود؟

آقای چالینوس : خیلی بد فوق العاده بد.

سوال : با مهندسین چملور؟

آقای چالینوس : مهندسین یک خورده اینها را پهانی که گرفتند، نمی گفتند، از طرز رفتارشان معلوم بود، این جوری، که، اینها طبقه پائین چامعه هستند، په این جور رفتار می کردند، با کارمندان، مهندسین اصلاً رابطه نداشتند، چون کاری هم پاهم نداشتند، یک خورده مثلاً، توی پرمیشن وقتی حقوقش را می گرفت، مهندس دیگر کاری په کارمند نداشت، یا مثلاً فرض کشید، هر دستگاهی یک عده در کیلو برای ثامه نویسی داشتند. آنها درست است چزو کارمندان بودند، ولی چزو ارباب جمیع اینها بودند، می گوییم رابطه‌ای به آن صورت پیش کارمندان و چپر، خوب، اینهم قابل درک است، برای اینکه کارمندان کار مشتی انجام نمی داشتند، کارمندان آنچه بودند فقط. ولی کار مشتی اینها دستشان نبود که انجام بدهند. کارشان عبارت از چه بود پیشتر می‌آمد درخواست پررق می کشد، اسمش را پتوییشد، اسم خانوادگیش را پتوییسد، پرووله درست کشید، پفرستند اداره مهندسی، چزو این اینها کاری نمی کردند. ملاحظه می کشید، روابط پیش کارمندی و مهندسی خوب شود. ولی روابط پیش مهندسی و کارگری تا اندازه‌ای بهتر بود. برای اینکه اینها بهم احتیاج داشتند، لازم و ملزم هم بودند، احتیاج داشتند. مثلاً در موقعی که خاموشی می‌شد، و میداشم، جداً اینها پاهم همکاری می کشید، بعضی مهندسین که می گفتند فداکاری که وجود داشت، اینها خودشان دستها را بالا زده می رفتند توی تراشه‌ها و با کارگران شروع می کردند خاموشی را هرچه زودتر رفع کردند. یک عده هم خوب وايت کالر (white color) بودند، آنها اصلاً، آن مهندسین وايت کالر اصل اینها این کارها نمی آمدند، فقط منظمه بودند پیشتر کشید کی په اینها، چه موقع اضافه حقوق می شود، اضافه حقوقی پیگیرشند، کی می توائد توصیه‌شان را پکند، کار دیگری بگیر، پیاوید کارشان این بود. یک عده فداکار جداً رابطه شان پا کارگرها خیلی بهتر بود.

سوال : و فقط این کارگرها هیچ موقع تاکدانس یوویون، ( Tendence Union ) آینها داشتند؟

آقای چالینوس : خوب یوویون آینها داشتند، ولی در کادری که وزارت کار و آن به ایشان اجازه پذیرند، یک سندیکاگاهی داشتند، پسورد سندیکا، البته شه به آن صورتی که ما آینجا سندیکا می بینیم، که بیایند از حقوقشان دفاع پکنند، داشتند یک عده، ولی چنین سیاسی نداشت به آن صورت.

سوال : اصلاً "فرهنگ سیاسی شان چطور بود آیا رأی پرورد نارافی بودند؟

آقای چالینوس : شه اصلًا اطلاع نداشتند، آنها فقط چیزشان این بود که بیایند از حق شخصی شان دفاع بشود، هیچ Ambition سیاسی هیچکس نداشت توى این طبقه، طبقه بالا مهندسین یک خورده گاهگاهی، ولی آینها نه، آینها یک تعدادی، یک مدتی، کموپیست درشان فنوز کرده بود، پا یک شغلهاشی ولی بعد، که خرده خردۀ غائله این کموپیستی قدغن شد و فلان، آینها، یا از ترس، یا آینشکه نباشد پیروزشان پکنند، خیلی چنین سیاسی خودشان را نشان نمی دادند، یکی دو دفعه نشان دادند، که فوری، آن سرکردهشان را بیرون کردیم تا دیگر شفچ پیدا نکند.

سوال : آنوقت آینها رابطه شان با وزارت کار خوب بود؟

آقای چالینوس : خیلی خوب بود.

سوال : یعنی واقعاً اعتقاد داشتند که وزارت داشتند؟

آقای چالینوس : اعتقاد داشتند. وزارت کار از آینها دفاع می کرد. وزارت کار خیلی از کارگرها دفاع می کرد. از کارمندان خیلی نه، ولی از کارگران دفاع، مثلاً "فرش کشید گاهگاهی یک کارمندی بیرون می کردم، یا یک کارگری را، می گفتند ۲۰ ماه حقوق پیش پدمید و کارگران این موضوع را می داشتند، آینشکه به وزارت کار خیلی ایمان داشتند. پهنان پیکویم، من می خواهم پیکویم، در این ۱۷ سالی که ایران بودم با پژوگترین پُست کارگری سر و کار داشتم و بالاترین، شاید اول پرق تهران و توافیز، بعد هم با پخش پرق، آینها پژوگترین پُست کارگری صفتی بودند، هیش کارگرهای صفتی، من به روحیه کارگران چندًا آشنا هستم، پرای آینشکه می دانید با آینها چون می داشتم که...

سوال : ببینید یک مقدار بحث است جناب آقای چالینوس راجح به آینشکه در زمان ادب آیا آینها اصلًا دخالتی داشتند در ادب؟

آقای چالینوس : بله، داشتند. دخالت داشتند، به این صورت، ببینید، شما کارگر را در ایران یا پاید با او با ذهایت خشونت رفتار کنید یا با ذهایت عطاوت، میدانید، اگر همان خشونت پاشد این چری می شود، گاهی پاید پرای آینشکه یک کار غلط پکند و فلان، پاید پیش گفت، تنبیهش کرد، ولی شمنا"

باید در مقابلاش مهرپاشی هم پاشد، ولی وقتی که شما فقط چنین خشونت را شکندهارید، مهرپاشی را شکندهارید، اینها جزو می شوند. این اتفاق افتاد متأسفانه یکی این بود. یکی خوب، میدانید، کارگرها در ایران چنین مذکوی شان یک خورده بیشتر بود از چنین اداری، اینها چون بالاخره اشخاص این پوراگی بودند اشخاصی که تحصیل شکرده بودند. اینها حتی تحمیل کارگری را، چند تا که رقتند از مدارس پروفیشنال آمدند که آنها اغلب میرفتدند خودشان آهنگری باز می کردند، تجاری باز می کردند، پولدار می شدند، یا لوله کشی باز می کردند توی پرق زیاد شمی آمدند، توی پرق کسانی مانند که جداً این بیوان بودند چند "شمی توافتند اینها را داشته باشند. اینست که، در مقابل، در موقع انقلاب من میداشم مثله" بهرقی ها خیلی ضرر زدند به این موضوع تمام حاموشی ها را آنها پاک شدند.

سوال : در طبقه کارگرها؟

آقای چالیسون : در طبقه کارگرها بودند، آنها وقتی آخوندیسم توی اینها شفود کرد و اینها را میدانید، بهمان گفت همه چیز بهتان می دهیم فلان چیز مجازی، شمی دائم چی چی، خوب اینها فوری تحت تأثیر قرار گرفتند، و بعد، این شهنشا در پرق، در نفت هم همین چور بود، در تمام این، یک مقدار زیادی از این انقلاب را، شمی گوییم اینها مستقیم، ولی عوامل خارجی بودند که تأثیر داشت، ولی اینها را در نارضایتی پاهم متحداشان کردند و...

سوال : ولی اینها این نارضایتی عمیق را داشتند یا این فقط مسئله مذهب بود؟

آقای چالیسون : نخیر، نخیر، نارضایتی عمیق داشتند برای اینکه کسی به اینها شمی رسید.

سوال : او چه شئ شما که می گفتید وزارت کار که بهمان...؟

آقای چالیسون : پول داشتگاه را که بهمان شمی دادند ولی مثله، من پرایستان مثال پژوه، اینها را عرض کنم که آدمیم در پرق و من پرای اینها یک بهداری درست کردم. به مرحوم روحانی هم گفتم آقاچان، وقتی یک کارگری از بالای تیر می افتد (مین و دست و پایش رامی شکند این پایید خاطرشن چمع پاشد، پلاقاله آمولاس می آید، پلاقاله می آید، و پلاقاله پیش میرسند و بعد هم هرچقدر لازم است خرجش می کنند اگر این تامین ملامت را نداشته باشد شمیروند بالای تیر، و این کار را کردیم. اینها را پرداشتیم آوردیم و بعد پرای پچه هایشان که از مدرسه خوب درم می خواندند چاییزه هائی گذاشتیم و فلان پس یک دفعه دیدم سر و صدای همه درآمد، وزیران، و نخست وزیر، آقا چکار دارید می کنید؟ سر و صدای همه کارگران را درآوردید، این کارها چه هست می کنید؟ اینجا که فراسنه نیست، امتیازات را که به اینها میدانید، سازمان فلان را هم می خواهد، آن یکی سازمان را، می گفتم خوب بهمان پنهانید، مگر می شود، مگر اینجا فلان، از اینها، میدانید، یک خورده، خوب، من مجبور بودم ترمیز پکشم، چاره ای چز این شود، یا مثله" فرض کنید، من اول به اینها گفتم برایشان پیشید، از حقوقشان یک مقدار کمی کم پکنید، یک مقداری هم اضافه کنیم، پرای اینها یک خانه پسازیم، روزی که بازنشسته شد پدازد یک آلاچیق دارد میرود تویش زندگی می کند، دیگر اجره نشین نیست، خوب میدانید، اینها یک کارهای مسیمال بود، اینهم پرای تشویق کارگران که

بیشتر بمانند، پهتتر چیز بکنند، ولی متابعه‌گانه چلوی آدم را می‌گرفتند.

سوال : آنوقت این پرداههای توی پخش خصوصی، کارگرها صفتی پخش خصوصی، این چیزها را داشتند، پهتتر بود پیشتر بود؟

آقای چالینوس : پخش خصوصی چون حقوقش خیلی زیادتر بود و پخش خصوصی، یک کارگری که خوب کار شمی کرد فوری بپرداش می‌کردند، میدانید، حقوق آن دو ماه و سه ماه یا شش ماهی که وزارت کار پهش میدادند اصلاً شمی گرفتند. و اگر یکی هم یک خورده بد فلقی می‌کرد پولش را که وزارت کار می‌گفت پهش پنهان و ردش می‌کردند. این بود که توی پخش خصوصی این اشکالات وجود داشت. من کارخانه‌ای را می‌شناسم که مال آقای ایروانی بود، آن یکی مال آقای کورومن، پس از اینها تمام خانه ساخته بودند، تمام کارگرانشان خانه داشتند، تمام کارگرانشان پرداشان تامین بود از کارخانه، خوب میدانید، آنوقت، کارگر پسرق می‌پیشد که آن یکی کارگر پیچوچه contribution در پرق تولید شمی کند همه چیز دارد، این پدیدشت هیچ چیز شدارد. عرض کنم حتی بعضی‌ها پرسق توی خانه‌شان داشتند. پس از کارگران که پرسق من و امثال مرا تامین می‌کنند خودشان با چراغ نفتی چیز می‌کردند، میدانید، با خانه‌هایشان چاچی نمود که پهشان پنهان، یا هنوز چیز داشتند، خوب، البته آخر سر، تا اندازه‌ای این موضوع مرتفع شد ولی خیلی با مخفتی. اینکه اینها یک فون فارشاپیتی داشتند همچنان پدون استثناء، چه در پرسق، چه در آب، چه در نفت، فارشاپیتی در پیش کارگران وجود داشت به این دلیل وقتی، با وجودیکه، من باز اینجا درود می‌فرستم به روح اعلیحضرت پس از اینکه ایشان آمد و گفت آقا در سهام، البته شاید، این پرسوتال بود، ولی این شهان میدهد که ایشان هردفعه، من متابعه‌ی عکسی تدارم اینجا شششان پدهم، و تنها عکسی که مائده شهان میدهد ایشان هرموقعی در سلام‌های خصوصی چلوی من می‌ایستادند از من سوال می‌کردند راجع به کارگرها، راجع به وضعشان، راجع به پرسق، سوال می‌کردند. و کمتر کمی بود که چلویش پایه‌شند و سوال بکنند، از چند تا می‌کردند، یکی از آنها من پودم، پس ایشکه همیشه می‌خواستند مطلع باشند کارگران در چه وضعی هستند و روی که ما افتتاح شیروگاه را داشتیم پا تنها کهاشی که حرف می‌زد کارگران بودند، می‌آمدند چلوی یکی کارگران می‌ایستادند سه، چهار تا می‌پرسیدند این چند حقوق می‌گیرد، من پهشان می‌گیرم، اینکه ایشان می‌گفتم این مثلاً هفتند توانم می‌گیرم، می‌بینند تووانم اتفاق کار دارد بعد، از خود پیارو می‌پرسیدند، اینها را من دروغ دارم می‌گویم یا ایشکه دارم بازار گرمی می‌کنم، اینسته که میدانید، این نیت را اعلیحضرت داشت، ولی خوب، عملی کردنش شاید، به این آسانی هم نمود، ولی خوب بود، دولت فکر می‌کرد به این موضوع، و اگر میدانید، اینها را یک خورده پهشان پیشتر توجه می‌کردند، شاید وضع په این روز شمی افتاد، و لااقل من تصور می‌کنم، ولی نه اینها شارشاپیتی های دیگر داشتند که، البته، عمیق مثل پخش عمومی پرسق و آب و شهرداری و نفت نبود، ولی اینها فوق العاده شاراشی بودند.

سوال : ولی فارشاپیتی هیچوقت به آن حد نمی‌گشت که فرش کنید بخواهند اعتساب پکنند یا تشکل مثلاً چپه ایجاد پکنند؟

آقای چالینوس : نه اینها دلشان می‌خواست این کار را پکنند ولی تا اندازه‌ای وابه داشتند. پس از اینکه

شایعه شده بود که شهنشان قوم سازمان امنیت هستند، می گیرند و میزند، چنین می کنند، چنان می کنند، یک خورده از آنها و امده داشتند، ولی تا زدایش (tendency) وجود داشت، که اگر یک خورده با شرمنش رفته باشد، گامگاهی این اعتمادات پیش می آمد ولی البته خپلی محلی، برای اینکه می ترسیدند از عواقب چیزش...  
۹۰۰

## موال : شما الان چیز دیگری خاطرتان هست؟

آقای چالینویس : عرض کنم که بهله، یک موضوع خپلی کوچک، حالا اینها راجع به کارمندان است، پیکارید یک خورده راجع به روسایمان صحبت کنیم. بیویشم که آنها چه چوری با اینها رفتار می کردند. خوب، پیشنهاد من همینطوری که اول عرض کردم، اول کار، اوائل کار مرحوم روحانی، چون با من از پهچنگی هم همثابردی بود، فوری مرا آوردند در پرق تهران و مژه رفتم در ایران کار خودم را که مقاطعه کاری بود، ادامه پدم، گفتم نه الان بیا اینجا درست کن پس برو مدتها ماندم. خوب، اوائل کار، فلایت حمایت از من میشد، که کارها را انجام پدمید، نیروگاهها راه بیفتند، بعد از یک مدتی مرحوم روحانی وحشت پرش داشت که من ممکن است چاپش را پخواهم پیگیرم و این شروع کرد مخالفت کردن، یکی دو اتفاق هم افتاد که من، بدون اینکه خودم پخواهم، در آنجا قرار گرفتم نه اینکه عقبش بودم و آنهم چون، می گویم، پهلویخ توجه کنید خوب اینها را پیگویم، یک روزی، از رکن دوم ارتش به من گفتند که پیاوید پا شما کار داریم. مرا پرداختند پردازد آنجا، نه می داشتم رئیشم کی هست، نه هیچ چیز، رفتم آنجا، بعد دیدم که به من گفتند آقا ما یک سوالاتی از شما داریم پس ای بعضی ها، می خواهیم پس ای ما شرح پدمید این سوالات را، و هیچکس هم نباید پداید، فقط خود شما باید پداید، شما که خودتان رفتید این چوایها، اینها را، در پیاوید، بخواهیم، پس اینکه خواهد بود، اگر لازم باشد وزیر پداید ما خودمان ریاست پیش می گوییم شما شما خواهد به لازم باشد وزیر، اگر لازم باشد وزیر پداید ما خودمان پیکارگاه، که یک آزادیهای دارید، این چنین آن باید حساب پشود، پسیار خوب، دستگاه چه بود دیدم که یک لیست پس ایم در آوردند، مال تمام مختارهای اروپای شرقی به اشاغه رویی و یک عده آدم، که من تصور می کنم که با اینها کار می کنند، گفتند این صرف پرس اینها را پس ای ما تهیی کن، پردار پیاوی، هرچقدر وقت می خواهی پیگیر و لی خودت پرس تو... خپلی خوب، ما این کار را کردیم بیارو به معان آقا تلفن کرد این را پردم من اتفاقاً در آن روزی که آنجا بودم، دفعه دوم که این لیست را پردم پدم، ساعت ۱۰ صبح بود و ساعت ۱۱ من پا روحانی را دادم، ۱۰ صبح که رفتم آنجا در آن لحظه تلفنی شد از پیرون و خبر دادند به آن مرد محترم که پختیار را در عراق گفتند. من اطلاع حاصل کردم قبل از اینکه حتی اعلیحضرت پنهان، پس ای اینکه آن شخص تلفن را پرداشت به اعلیحضرت اطلاع داد بعد یک دستورهای اعلیحضرت، حالا من هم آنجا ایستادم، دستوراتی اعلیحضرت به ایشان دادند، و ایشان یکنفر را صدا کرد پیش گفتند که این خبر شایستی قبل از اینکه منتشر پشود و فلان پشود، من فهمیدم، که دستورات اعلیحضرت را از این گوش شنیدم از این گوش درکردم، قمی دائم پجه مناسبت ساعت ۱۱ رفتم پیش روحانی پس ای کار خودم، گفتم پختیار را گفتند این تعجب کرد، ۲ و ۴ تا تلفن به سازمان امنیت اینور و آنور، پیشند حقیقت دارد یا نه، گفتند نه، همچین چیزی نیست، اگر پاشد ما خبر داریم، بعد از ظهر که رادیو گفت این مشکوک شد گفت تو از کجا می داشتی، حالا من شما توافق پیگویم، پهلوی خودت من آن لحظهای که رفتم دفترش این حرف را من پیش زدم، فرمیدم چرا، ولی خوب از دهنم در آمد خوب من نه

توی سکرت (secrete) بود.

سوال : آن فکر کرد شما یک ارتباالت بالائی دارید؟

آقای چالیتوس : فکر کرد من یک ارتباالت با چاهای بالائی دارم و حتی رفت از آدمی که می داشت پرسید  
پرسید من عضو سی ای (C.I.A) هستم یا شیختم تا این حد، خوب بالآخره، به من مطلع شد خیلی به  
من مطلع شد دفعه دوم که اتفاق افتاد این بود یکی تو تا از این پچهها را که آورده بود معاون کرده بود،  
اینها، روحانی که می خواست چلوی من علم پشود، که بمرای من اهمیتی نداشت، می گوییم، با من مخالفت می  
کرد می ترسید من چالیش را بسیار، از این لحاظ، می گوییم این من اطلاع حاصل کردم که مجله اشپیگل  
(spiegel) در آلمان می خواهد یک لیستی از آنهاست... (پایان دوار ۲)

## شروع شوار ۲

سوال : می فرمودید چناب چالیتوس.

آقای چالیتوس : بعد من می گوییم، پنهانی که این را شنیدم، برای ایشکه بالآخره، اگر  
گندی توی وزارت آپ و پسر در پیاید بجهه مریوط می شود، من دویدم به روحانی گفتم، من، یک همچین  
چیزی شنیدم و تو بعرو چلویش را بسیار، یا لااقل بعرو، اولاً اعلیحضرت، ذمتش، را، آماده کن، که همچین  
چیزی است. و بعد من این کاری ندارد، یکنفر پلند شود پس برو آلمان و با اشپیگل مذاکره کند این لیست  
در پیاید، خوب شیست، این یک خورده مرا مستخره کرد، گفت شنید، من که وزیرم که زودتر از تو می فهمم،  
این حرفاها چه هست میزشی، هرچه خواستم بسیاریم پایا، من این را شنیدم و از منبع موقع شنیدم شتوادستم  
حالیش بیکنم، چون دوستاشی داشتم در آلمان، آنها به من گفتند، من ۲۰ سال با اینها کار می کردم و اطلاع  
داشتیم و مرا می شناختند، هفته بعد این لیست درآمد و روحانی مرا صدا کرد، پا گفت تو از کجا می  
داشتی، هرچه خواستم پیش بسیاریم من آمدم به تو گفتم، گفت ش به من گفتی بسیار تو از کجا میداشتی،  
بیچ این به ما مطلع شد، از آن موقعی که به من مطلع شد، دیگر میداید، یک خورده، یک فاصله عجیبی  
بین ماها اتفاق افتاد.

سوال : این اصولاً، حس ایشکه اپر قدرتها در ایران نفوذ عمیق دارد، بین حتی وزراء، اینها، توی  
پود؟ ایشکه مثلثاً فکر پکنند شما عامل سی ای (CIA) هستید یا آنکه عامل اینگلیسمها است؟

آقای چالیتوس : والله خوب، تا اندازه‌ای بود، ولی نه، اگر همه مثل من عضو سی ای بودند من خیال  
شمی کنم این حرفاها حقیقت داشته است.

سوال : ولی آن فکر آن موقع توی پود؟

آقای چالیتوس : آن فکر توی بود می گوییم.

سؤال : پیشی حتی آقای روحانی فکر میکرد که شما...؟

آقای جالینوس : نه تنها فکر می کرد، از پیشتر که میدادم عضو سی آی ا بود، من او آنرا می شناختم، این آدم را، این آدم را رواه کرد پسروند من عضو سی آی ا هستم یا نه، بعد این بار و چواب پنهان داده بود که آقا اعضا سی آی ا چون رئیسیان هیچکس را نمی شناسد، هیچیکنرا نمی شناسند، ولی خیال نمی کشم این بارو اهل سی آی ا باشد، این اصلاً قیافه سی آی ا ندارد، پسروی اینکه چیزی نیست، که این عضو چیز باشد، آخر هر دفعه که به من می گفتند آقا ما یک چیز محترمانه داریم می گفتمن آقا چیز محترمانه را به من شبکویید، من دهنم را نمی توانم شبکاً دارم، من کسی نیستم که محترمانه را به من پیکویید، من یک آدم فشی هستم کار نیروگاه را انجام میدهم، به من چه چیزهای خیلی محترمانه را به من شبکویید، من همیشه حرام این بود، اینها خیال می کردند اینها زست است اینها یک چور کورتوری هست که من درست می کنم پسروای خودم، به این دلیل روحانی اولاً به من مطلع شد، و در ثانی، چند دفعه معنی کرد که مرا پسدارد، اعلیحضرت شبکاشته بودند اینطور که پس از اطلاع حاصل کردم، می گفتند آخر چکار کرده، اگر دزدی کرده خیلی خوب، پیشیدش دادگستری، اگر کار خلافی کرده، چرا می خواهید پیکدفده پسداریم، می گوییم، تا اینجا هم رفتم، ولی خوب، کاری که کرد، تا آنچه ای پیشرفت کرد که شبکار من وزیر پیشوم، این کار را کرد، پسروی اینکه خیلی پسرو این موضوع چندین بار رفته بود به اعلیحضرت گفته بود، کسانی که آنجا بودند به من گفتند، که آقا، این آدم فشی است ولی نمی تواند وزیر باشد، چیز اداری بله نیست، فلان بله نیست، این حرفا، حالا تا چند راین حرفاها تائشیر داشت شمیدادم، ولی دشمالش خیلی نمی دویدم.

سؤال : آقای هویدا معمولاً همیشه می گفتند که وزراء، خیلی، مشکل تمام معتقدیم با اعلیحضرت داشتند حتیاً می بایستی از طریق ...؟

آقای جالینوس : نه، بعضی وزراء بودند که تمام معتقدیم، پسروی چیز، اقتصاد، پسرویم، آقای هویدا همینطور که گفتدم دوست گذیمی من بود، ایشان اطلاعات عمومیان را بیاد بود ولی کوچکترین اطلاع اقتصادی نداشتند، ایشان کتاب را بیاد خواهند بود ولی رومان، چیز اقتصادی نداشت، اینکه وزراء اقتصادی اغلب معتقدیم می رفتند، وقتی چنانه اقتصادی که تشکیل میشد وزراء آن، چند تا وزیر اقتصادی، می رفتند خدمت اعلیحضرت، و چیز، البته، نه هویدا خیلی خوش میآمد که وزراء سواد داشته باشند و نه وزراء خوششان میآمد، اعلیحضرت به من گفتند که هر کاری داری... من، دو سه دفعه رفتم پولویشان، روحانی شخصاً آمد به من گفت دفعه دیگر شرو پهلوی اعلیحضرت، به من اول پیکن، من اگر نتوانستم حل کنم آنوقت وقت پسروایت می گیزدم، من هم گفتدم پسرو امنیت شدارد، من می خواهم کارم انجام بپسود، هیچ...؟

سؤال : خود متوجه قدرت روحانی از کجا میآمد؟ چون اصولاً "کلا" چندین و چند مال و وزیر بود با وصف شکایتها و انتقادات پسیار؟

آقای جالینوس : این یکی از چیزهایی است که تعجب آور است ولی خوب یک حقیقتی هم درش وجود دارد، من به پیشید مجبورم یک چیز کوچک مذهبی پیکویم، چون آقای هویدا و ایشان یک نیمه روابط مذهبی

داشتند و تیمسار ایادی هم همین چور، می گوییم نیمه، پهرازی ایشکه روحانی صد درصد پهلوی نبود. پهلوی از طرف پدرش بود و پسرادر و خواهرش و خودش هم پهلوی بود و هم مسلمان، آقای هویدا هم همین چوری بود، یک روابط این چوری پام داشتند و تیمسار ایادی هم که، خوب میدانید، شگذری، من تصور می کنم، پهرازی ایشکه، من اطلاعی از این موضوع که چطور روحانی اینقدر رفت بالا، چون در آن موقع در ایران قبودم، املاع شدایتم یک چیزهاش شنیدم، به ایشکه، یک موقع که در سازمان آب پودند اینها پروردید مدیرعامل وقت شوریله بودند و مدیرعامل وقت می خواست دامادش را چکار بکند، آن آقای میکده، می خواست دامادش را چی چی بکند اینها چلويش را گرفته بودند، بعد مرحوم دکتر اقبال روحانی را خيلي چيز کرده بود که چلوی آن در پيشايد یک همچين چیزهاش بود، بالاخره یک همچين راهی بود، تنها مذهب نبود، یک همچين راهی هم اينها رفته بودند، من می گویم من املاع شدارم، من، چون در آن موقع، همینطور که عرض کردم در ایران قبودم، ولی اینطور که پهرازی من شرح دادند. اين امت موقعی که وزارت آب و پرق درست شد، روحانی already rank اش از پائين شپاورد که وزيرش گند اين مرافق را طی کرده بود و رسیده بود، تا می گویم، مدیرعامل سازمان آب از آنجا رفت وزير شد. مثل اين که همماش را هم نمی شود گفت، چنبه، ولی، خوب، بد، با اين اشكالات، و دو منه مرتبه، اين را شاهد بودم، که اعليحضرت، به دلائلی، می خواستند عوشيش گند، و هویدا گذاشت، اين را، من شاهدم يك اشتباكات عظيمی شده بود و چيز، کس ديجر فدا شد، متأسفانه، روحانی را حفظش کردند.

سوال : شما آقای هویدا را از شرديك می شناختيد اصولاً عقلياً مذهبی داشتند ايشان؟

آقای چاليئون : نه، ابداً، ابداً و هیچ.

سوال : ولی معملياتي به مذهب پهلویت داشتند؟

آقای چاليئون : ابداً، پهلوی، مادرش پسپار مسلمان، چيز بود، مادرش، میدانید، نوه شاهزاده شاه بود، خواهر اديپ، السلطنه، خيلي مذهبی بود، مادرش "شلا" ، من در بيروت هم که ايشان را می شناختم، هيچوقت ايشان نماذش ترك نمی شد، ولی هویدا مطلقاً نه او و نه پسرادرش، پهلوی، چنبه مذهبی داشتند، و پهرازی مذهب هم از کسی حمایت نمی کرد. اينها را پايسنتی پيگويم، منتهی آقای هویدا يك معالج ديجر داشتند که اگر...

سوال : اصلاً" پفرمانيد چون صحبت از رویاء و ماذوقین هست.

آقای چاليئون : آقای هویدا يك معالج ديجر داشتند. آقای هویدا اولاً، میدانید، شخصی بود که خيلي چاه طلب بود، و مقام و اينها را هم خيلي دوست داشت، ولی مطلقاً درد نبود، يكشاهی هرگز پهاش هيچ، پهرازی من نه تنها قایده شدشت حتی مضر هم بود، در پودش، در آن رفاقت قدیمی که ما داشتیم، ولی حقیقت را آدم پيگويد آقای هویدا از لحاظ مالی تقریباً چیزی شدشت، همان شروتی بود که مادرش از چيزش به ازث پرده بود، آن خانه‌ای که در دروس داشت مال مادرش بود، که من شاهدم خانه پيروت را فروختند

آمدند آنجا درست کردند، اینها را چیز. ولی خوب، چاه طلبی را داشت، و در مدت وزارتیش هم، خوب، وزیرهای را دوست داشت که خیلی مریدش باشند. و هیچ وقت آن چند تا وزیری که بودون او آمدند سر کار پنهانی اینها را رد کرد، همه شان را، یکی یکی، از این ۱۲۰ تا وزیری که آورد اغلبیان په کارهایشان وارد نبودند، ولی خوب، دوستان خوبی پوئند پس از ایشان. و دوست داشت که وزیری در مقابلش عرض و اندام پکند. عله‌ای هم که خودش را منتظر نخواست وزیری می داشتند ها آفای هویدا داشت در کادش پوئند، داشت در کشناک پوئند، چیز پوئند، در چنگ و چهل سیامی پوئند، و من مثلاً شاهدم توی پرق، توی نفت، وقتی می آمدند چون آفای هویدا چز مشاوران عمومی پود، ما هم چز هیئت مدیره نفت، من می دیدم، کلاش هائی که پا آفای دکتر افهال پیغم ردمی کنند اصلاً اندیشیگر است، یک شخست وزیر و یک وزیر، ولی خوب، پهیچونه آبائی نداشتند او ایشکه نارشاپیتی همیگر را نشان پهمند...

سوال : ایشان با معادل فنی و اینها چطور؟

آفای جالینوس : کوچکترین آشناهی از وضع فنی و اقتصادی ایشان نداشتند، ایشان سریع کتاب می خواهد، خیلی پا سرعت، ولی همانطور که عرض کردم، پتهای خیلی علاقه داشت، خیلی از تاریخ افاده داشت، تاریخ فرانسه را مخصوصاً، با دنای می داشت، ولی نه از لحاظ فنی کوچکترین املاعی نداشت، و از لحاظ اقتصادی هم املاعاتش، ما اگر هم داشت پی اندازه و، پس ایشکه، مثلاً آفای اسفیا، برد په این خوبی، که اینهمه مطلع بود،.. از سازمان په رئاهه وقتی په داشتش دفع شکرد، درصورتی که هیچکس نتلیبر اسفیا، سازمان په رئاهه دیگر په خودش نلیبر، اسفیا یک آدم، میدانید، هم اقتصاد دان و هم مهندس خوب بود، و پهترین، بتعیینه من، پهترین مدیرعامل که در سازمان په رئاهه، من در دوران خودم، ابتهاج، من در آن موقع خودش در ایران نبودم، و از مدیریت ایشان اطلاعی ندارم، ولی خوب، خیلی ها ازش تعریفهای نهی کنند، چیزهای عجیب و غریب می گویند، که من نه می توانم تائید کنم و نه تکذیب، به من مربوط نبود، من موقعي که رسیدم په ایران و آمد توی پرق، اسفیا مدیرعامل سازمان په رئاهه بود و به آنچه که قهیل او من بود کمکی نهی کرد، په اینها اطمینان نداشت، ولی خوب، من هم چون شاگردش بودم در داشکده فنی و هم ایشکه می شاختش، این است که، در راه نه تنها چیز شکرد، خیلی کمک کرد و این کارها زود انجام پهگیرد. و من حتی یاد است یک روزی، پس ایشکه یک امضاء یک معاهده ای که پس از پوئند قرض پهگیریم رفتم روز جمعه‌ای بود توی خانه‌اش، سرپناهی خانه‌اش، رفتم آنجا ازش امضاء گرفتم، که فردا صبح این پرسود، پهیشید، تا اینقدر این آدم کار راه می انداخت، بعد خوب، آنهاشی که آمدند سازمان په رئاهه آدمهای خوبی پوئند، آدمهای پدی نبودند، ولی خوب، اسفیا نبودند، هیچکدامشان، البته این علتیه من است.

سوال : ولی مثلاً فرض په فرمائید اگر توی رشتنهای خودشان و آنچه که مربوط په توسعه اقتصادی میشند اگر آفای هویدا نخست وزیر نهی پوئند چه فرقی می کرد یعنی منظورم این است که نایابی امامی ایشان چه بود؟

آفای جالینوس : نه، مگر یک شخست وزیری پیاید که علاقه به این شدنش باشد که مملکت پیشرفت پسکند، میدانید، چرا که آن موقعی نبود که جلوی پیشرفت را پهگیرند، چلوی این پیشرفت اقتصادی را کسی بتواند پهگیرد به این دلیل من خیال نمی کنم اگر آفای هویدا هم نبود آنجا تغییری شاید می کرد بدون

شک پرای ایشکه در ایران متامسقانه عقیده شخصی رل پسپار پسپار پیزگی بازی می کرد.

سؤال : ایشان خیلی موافق بودند با توسعه سریع؟

آقای چالیتوس : کاملاً موافق بود با توسعه سریع ولی در بعضی چهات آن دلش می خواست، ولی چون در پرق کوچکترین املاعی نداشتند، چیزهای فشی، هیچ موقعی، چون در پرق پهتان پیگویم، پیشتر اعلیحضرت عاده داشت که پرق هرچه زودتر درست بشود، این است که، توی پرق و آب من شدید ایشان کوچکترین چیزی پیکنند.

سؤال : آنوقت راجع به اصلاحات اداری چطور؟ ایشان کمک می کردند فرض کشید مشکلاتی که شما داشتید؟

آقای چالیتوس : خوب به اصلاحات اداری خیلی دلش می خواست کمک پیکنند و کمک هم می کرد اگر ازش کمک پخواهی.

سؤال : ولی پاز بودند به ایشکه شما پیروید پیگویید فلاذکس؟

آقای چالیتوس : آخر هر روز هم نخست وزیر وقت داشت، شی توائستند هر روز پیروید یک حرفی پیش پیشنهاد فقط به آدم می گفتند بسان با ایشان، آخر می دانید، این چمله خیلی پیزگی است، بهله. ولی اگر کمی مثلای می گفت یکنفر پفرستید پرای ایشکه ایشکه ایشانجا پرای ما یک کاری پیکنند، مثلای په مهان سازمان اداری تلفن می کرد، یکنفر آدم خوب پفرستید پرای کار، تا اینقدر کمک می کرد، بلکه پیشتر.

سؤال : آنوقت پعنوان دوست پاشر بود به دوستان کمک به دوستان. چه سوابقتاده پشود چه کمک مشیت؟

آقای چالیتوس : والله کمک به بعضی از دوستان، متامسقانه بعضی از دوستانش که دور ورش بودند سوابقتاده هائی کردند، این طور که من شنیدم، من به شما می گویم، تائید شمی کشم، من آن چه شنیدم. قتل و قتل می کشم، من شاید یکی از دوستان نادر بود که این دوستی اش به من پیشتر پسر رسید تا منفعت، پرای ایشکه هر دفعه توی هر چلمهای بودیم میآمد گاهی می گفت ما پاهم همچنانکه بودیم، همچین بهایم دختر بیزی می کردیم، درصورتی که شف ایشان درست نبود، ولی خوب، ایشکه تمام افراد مرأ چزو لاینک هویدا می داشتند، و بعد هم که هویدا از نخست وزیری انتاد باه من می دانید، می خواستند، زورشان به او شی رسید، ولی آدمش را به کوپنده، شروع کردند به من حمله کردند، پهلوویکه حتی ما تا پای میز محاکمه، توی نخست وزیری، ما را کشیدند، پرای خاطر هویدا، شه پرای خاطر من، کاری ذکرده بودم، پرای خاطر هویدا، آنهم بعد، دلیلی که پرای من آوردند، آن خاموشی های پیزگ که پیش میآمد که من ۵ سال بود توی پرق نبودم، ما را صدا کرد آنوقت یکی آن لکستاشی کشیغی که پهتان گفتمن، آنهم عقدهای داشت که ما از پرق پیروش کردیم پرداخته بود گزارش داده بودند و این آقای چیز که رئیس دفتر اعلیحضرت بود کی بود.

سوال : سینیان؟

آقای چالینوس : شه، شه. آقای معینیان پی املاع.

سوال : در آن کمیسیون شاهنشاهی،

آقای جالینوس : در آن کمیسیون شاهنشاهی، که بعقیده من یکی از پژوهشترین اشتباهاست این بود که اعلیحضرت ناخواسته مرتکب شد که یک همچین آدمی پیاید آن چوری محاکمه، بعد مرا صدا کردند پای محاکمه که گفتند این خاموشی‌ها علتی این است پنا به گزارش لکستانی، برای اینکه معینیان که اصل "کوچکترین اطلاعی از پرق نداشت، پنا به چیز لکستانی این خاموشی‌ها مقصوش من هستم، برای اینکه در ۵ مال پیش مهندس مشاور را دو ماه دیر انتخاب کردم، به این دلیل تمام این خاموشی‌ها پیش آمد، پیشیید، چقدر مسخره است، بطوری که مرحوم چیز، که می‌گوییم، حالا همه مرحوم، این پیچاره‌ها را گشتند، که وزیر چیز بود، وزیر دادگستری بود، آقای کیاپور، آقای کیاپور مأمور محاکمه من شد حتی په من گفتم، چون مرا می‌شناخت گفت آقا اول تو پهای ما شرح پده یک خورده از پرق تا پعد ما ازت سووال بکنیم، پیشنهاد، تا اینقدر وضعیت مسخره آمیز بود، برای اینکه پعد، ولی یکمال تمام با را پردازد و آورده شد وزیری آخر سر... .

**متوءال** : این بازجوئی بود یا محاکمه رسمی بود؟

آقای جالینوس : نه، نه. باز چوئی و نیمه بازچوئی، نمی داشم و هشش هم، منهم باید این را متوجه شاند بگوییم یا خوشبختانه، اولین روزی که من آنجا مشته پودم یکی از محاکمه کنندگان، هنفر پودند آقای کیانپور بازپرس پود، یکنفر شماپنه نخست و زیر پود، آقای فردوست آمده پود. فردوست ولنتی آمد من را آنجا دید گفت آقا این را آوردید آینجا چه کنید، بعد آقای کیانپور په ایشان گفتند آقا این دستور اعلیحضرت است و ما هم ایشان را می شناسیم، ایشان آدم چیزی نیست ولی من میروم اصرار پیش اعلیحضرت می گوییم پدرترین روش را پیش گرفتند، بالاخره آقای فردوست را خودم از ایشان خواهش کردم، گفتم بفرمائید پیشیبید اصلاً موضوع چه هست، گفتند نه آقا این دستور اعلیحضرت است و ما دستور را اجرا می کنیم، چیز مهی هم نیست، ولی خوب یکسال طول کشید، دو مه دفعه ما را پرداخت و آوردند، آخر مس توى روزنامه با خط درشت نوشتند که مدیرعامل سازمان پرق مدیریت صحیحی شداسته است. این تمام شد، این را نوشتند با خط درشت. درست فردای آنروز فرمان اعلیحضرت پرای من آمد، چون من چیز هستم، پرای پار دوم عضو هیئت مدیره شرکت ثفت انتخاب شدم، من دارم این دو تا چیز را، آنوقت که آن موقع آقای انصاری را من خواهش کردم، نباشد این را به روزنامهها پنهانند، پرای اینکه مسخره است، امروز بگویند مدیرعامل پرق مدیریت پلد شپوده، فردا بگویند پرای پار دوم تو آمدی مدیرعامل، چنین مدیریت پررق انتخاب شدی، گفتم نه آقا من اهل هو و چنجال نیستم، من اصلاً مریض و باید پرروم و همین باعث شد که من بالآخره یکسالی پود این فشار روی قلبم است که باید پیایم عمل پکشم که البته از دست این انقلاب راحت شدم. آن بولاشه.

سوال : آنوقت شما پعداً وقتی از مدیرعاملی شرکت برق رفتید کثارت، آن موقع رفتید شرکت ثفت؟

آقای جالینوس : شه دیگر، من چون، شرکت ثفت، چون من عضو شرکت ثفت بودم، در شرکت ثفت دکتر اقبال مرا صدا کرد و گفتش که ما تشکیلات چندی دادیم که به تسویب اعلیحضرت رسیده، شما اگر دلت می خواهد بپرسید، چون میدانید، عضو هیئت مدیره حتیاً باید دهمال عضو شرکت ثفت پاشد، چون دوازده سال عضو شرکت ثفت هستید چون شرکت ثفت مرا مأمور کرد آنجا، اگر می خواهید ما می توانیم و من فوری قبول کردم، که دیدم اصلاً پا آن وضعی که توی برق برای من پیش آوردند که، آن یکی از آنور می کشد، آن یکی از آنور شاراحت می کند، اینها، من دیگر ماندشم آنجا فایده هم نداشت چداً، اینست که من فوری قبول کردم من آدم سرجای خودم والا من...

سوال : آنوقت این فاکشن ( function ) اصولاً هیئت مدیره چه بود در شرکت ثفت؟

آقای جالینوس : حالا پس قضیه برق تمام شد میائیم توی شرکت ثفت پگذارید من ببینم باز.

سوال : می خواهید من بیکدیقه شگهارم؟

آقای جالینوس : قبل از اینکه، ببینید، نه، پنجا هن، یک موضوع راجع به برق پیکویم، که در دفعه پیش نیگتم و شما هم در دفعه پیش، شما از من پرسیدید که این دیروکاههایی که می خریدید چنبه سیاسی داشت یا نه. البته همانطور که گفتم، دو مرتبه، دوبار، یکی برای خریدن از انگلیسها برای اهواز، یکی هم برای خریدن اصفهان از روسها، چنبه سیاسی داشت، ولی پنهانش چنبه سیاسی نداشت ما می رفتیم هرچه در دنیا پیش بود می آوردیم متنهاش با مدرک و دلیل، مثل خریدن از چنرال الکتریک از امریکا.

سوال : شما دلیل تان را به کی پایستی توضیح پدهید؟

آقای جالینوس : دلیل را به هیئت مدیره، بعد میرفت توی مجمع عمومی، که وزیر بود، بعد تمام اینها با اجزاء اعلیحضرت بود.

سوال : همه چیز سوپر وایز ( supervise ) بود.

آقای جالینوس : بدون اینکه آنها که می خواستیم با ترک مناقصه پخریم بدون اجزاء اعلیحضرت نمی کردیم.

سوال : و ایشان از شما دیتل ( detail ) فنی می خواستند یا؟

آقای جالینوس : دیتل فنی را می فرستادیم برایشان. یعنی گزارشاتی که می فرستادیم دیتا ( dat ) فنی زیرهن بود ولی رویش خلاصه، که ایشان پتوانند در ظرف یک صفحه پخواشند.

سؤال : اعلیحضرت خودشان، فرض کنید مشاور فنی داشت، چون حالا فرض کنیم راجع به خرید اسلحه ایشان خودشان اصلاً "یک پا وارد بودند ولی اینکه اصلاً" پدائند شما این گزارش را که بالآخره فرستادید، آدم نمی دارد، این خوب هست قیمت پایید در مقایسه وارد پاشد به بازار؟

آقای چالینوس : والله من بهتان پسگوییم چون من چندیم بار، اعلیحضرت مرا خواستند، یا من رفتم، همانطور در اوائل سال آخر، من می داشتم فالج (knowledge) ایشان تا چقدر راجع به برق است. این را من می داشتم و من آن مذکورات که ایشان می کرد اینقدر می داشتم ایشان کاملاً" درک کردند، اولاً" از کیلوات، اینها اطلاع داشتند از پوپولوساینس (puissance) نیروگاهها اطلاع داشتند که در دنیا چه چور پیشرفت می کند، یعنی اینها را در طی گزارشاتی که من به ایشان دادم یا میدادم پرایشان شرح میدادم و ایشان اطلاع داشتند و شاید یک چیزی هم داشتند این را من نمی داشم، شاید یک مشاور دیگر هم داشتند ولی میدانید..

سؤال : یعنی بطور کلی می گویند حالا وقتی آدم فکر میکند یک کسی از جوابات مختلف جامعه دائم اطلاعات داشتند.

آقای چالینوس : نه، ایشان هر دفعه میآمد در یک شیروگاهی که ما افتتاح می کردیم، یا پستی را اختیاع می کردیم، موالات متعدد فنی از من یا از آن موسسه‌ای که، این را عرض کرد که اغلب یا آمریکائی‌ها بودند، چون ایشان ایگلیومی خوب می داشتند، یا ارسطوم میآمد فرانسه می داشتند، اینها، و از آنها می پرسیدند و اطلاعاتی از لحاظ پیشرفت، تا همین حد، که مثلاً می داشتند شیروگاهی موارد شده، الان واحدهای ۵۰۰ هزار کیلواتی دارد سوار می شود، می داشتند، که مثلاً قدرت چیزها، قدرت تراشه‌نورماتورها، آن پیزگش چند است، تا این حد، که میدانید، این پا یکی دو ساعت، که یکی یک خورده پدائد، پیغایده من، می تواند اطلاع پیدا بکند، که قدرت چه چوری دارد پیش میرود، ولی ایشان تا این حد که پتواد راجع به گرانلین نظر پدهد، چیز داشتند، ولی خوب، یک خورده هم به گزارش ما ادامه‌یافتن می کردند، می گفتیم آقا، این واحدهای ۲۵۰ هزار کیلواتی است، در اینجا مثلاً گزارش ما در چه حدی بود، می گفتیم آقا این خوب است تا پندر عیام سوار پشود چون آب توی مملکت ما ارزش دارد، ارزش اقتصادی نمی شود فقط ارزش اقتصادی چون آب متربی یک توان است درصورتی که این آب ممکن است ۱۰۰ تا خانواده دهاتی را نان پدهد پس خوب است پروریم پندرهایی که آب دریا خنک پشود، و آب شیرین مملکت را مصرف نکنند، خوب ایشان که قبول می کرد، پاچودیکه مثلاً قیمت آن آب دریا، چه مال شکا که شمال بود، و آب خنر، و چه مال پندر چنوب بود، پا آب دریا ایشان قبول می کرد با اینکه ۲۰ درصد هم گرانتر بود پس اینکه می دانید، این آب دریا املاح زیادی دارد، باید یک چیز تصفیه‌اش کنند قبله، تمام شیروهای خشک کن را می گرفت، تا اینقدر ایشان اطلاع داشتند، و این بود که تمام چنبه سیامی شدشت، چنبه فنی هم داشت ما خریدهایمان را از کمپانیهای بزرگ می کردیم فلایر چنرال الکتریک نظایر وستینکهاوس نماییم... .

سؤال : آنوقت شما تمام پرسنل‌هایتان را خودتان می کردید یا فرض کنید یک کمپانی را استخدام می کردید؟

آقای جالینوس : نه، نه، ما خودمان پر می داشتیم چیز را منافقه می گذاشتیم.

سوال : آنوقت توی شرکت پرق یک پخش خرید داشتید؟

آقای جالینوس : پله، یک پخش خرید داشتیم.

سوال : کارشان چه بود؟

آقای جالینوس : کارشان این بود، همه شان هم مهندسین بودند، که اینها را می فرمادیم و پیکنفر شپود یک کمیته وجود داشت، اینها را، گامگاهی وقتی که ما چیز پیادا شدیم، او مهندسین مشاور هم کمک می گرفتیم، یک وقتی می پیویندند به و چهار تا، اینها دیگر شما توافقنامه را تمام کنند، ما یک مهندس مشاور کاشادائی داشتیم، اینها می خواستند، ولی اغلب ایرانیها را پاماشان می گذاشتیم، که پداشتند، میدانید، بتوانند اینها را همچنان، در چریان پاشند که چیز دارند می کنند، اینکه ما مقابله می کردیم، آنهاشی که با منافقه بود، و پرشده را تعیین می کردیم، بعد می پردازیم به تصویب هیئت مدیره می رساندیم، و تصویب مجمع عمومی و بعد با اجزه اعلیحضرت، آخرین چیز از اینها می آمد که این کار را بگنید یا نگنید. اینست که چنین سیاست همچنان نداشت، یکی دو مورد، ولی بقیه چنین فئی داشت، همانطور که عرض کردم، تمام کارخانه های معظم مثل، عرض کنم، چنرال الکتریک، گفتمن، یا مثلاً "زیمنس در آلمان، یا شما داشتم آی ای، یا چیزهای ایتالیائی، یا چیزهای انگلیسی، اینها، دکوی انگلیسی، اینها، تجارت فوکس میونیخی ما اینها بودند، و ما زیر پار چیزهای دست دوم شما رفته ایم اغلب با وجود قیمتنهای خیلی پائین و میرفته ایم اعلیحضرت را اغلب قانعشان می کردیم که آقا این قیمت را داده ولی په اینها اطمینان نیست چون ما می گوییم.

سوال : فشارهایی بود از جانب این شرکتها؟

آقای جالینوس : خیلی زیاد، از جانب این شرکتها، بعد، اینها علت هم، یک چیز، موضوع همچی، یاد رفت که پهتان بگوییم، هر مقاطعه کاری، یک علیاحضرت دشمال خودش، یا شاپور دشمال خودش راه می افتاد و می آمدند دفتر که ما این رامی شناسیم این همچین خوب است این فلان که میدانید چه زحمت.

سوال : شما با آن مسائل چه چوری مواجه می شدید؟

آقای جالینوس : والله با این مسائل، چنین اینکه دشمن پرای خودم درست کردم از اینها، ولی خوب، یکی دو مرتبه هم شما گوییم به تحریرکاری، ولی باشکایتهدی که به هویدا می کردیم و هویدا قبول می کرد، کمیته ای فرمادند به تمام که شاپورها حق دارند پیویند توی این کارها دخالت پیشند، اگر آمدند په شخص من اطلاع پدهید، از این حرفها میزدند، ولی خوب، اینها روی مقاطعه کاران ول شما کردند، هر وقت درب باز می شد ما می دیلیم، اولش هم شما شناختیم اینها کی هستند، بعد می احترام احترام شاپور فلان، شاپور خوشحال می شوند، اگر شما، علیاحضرت، شمیداشم چی، شاپور شما گفتند می گفتند والاحضرت، والاحضرت

خوشحال می شوند، اگر این، خوب این میرفت قیمتیش را میآورد از آنهم پائین تر می کند فلان، که ما می گفتیم آقا یک مناقصه گذاشتیم این مناقصه باز شده، روز انتخاب هم همه اینها بودند و این میدارد پرشنه است.

سوال : آقای چالینوس تنها خاکواده سلطنتی بودند این اعمال تنوزها را می کردند یا فرض کنید افراد دیگر هم بودند؟

آقای چالینوس : متاسفانه بیشتر خاکدان سلطنت بودند، چنان اعلیحضرت خودشان.

سوال : یعنی مثل "فرض پکنید آقای علم، تمیداشم آقا" ایادی.

آقای چالینوس : نه، خیلی کمتر، آقای علم فقط یکدفعه مرا صدا کرد بهاری اسکلپسی ها آنهم از قول اعلیحضرت به من گفتند، نه آقای علم تا آنجائی که من کار می کردم دخالت این چوری نکردند، ایادی هم همین جور.

سوال : توی خاکواده سلطنتی همه بودند یا یک افراد خاصی؟

آقای چالینوس : تختیر، اغلب شان، اغلب، هر مقاطعه کاری، یک مقاطعه کاری، آخر ما یک قانونی مازمان پرشنه گذراند، آنهم به درخواست همه ماما، که آقا، این ایرانیها را یک خوده بگذارید بیایند توی کار، والا، اگر همیشان خارجی، اینها دلشان نمی خواهد بیایند، که هر موئسه خارجی مجبور بنشود یک کنتراتور (conteractor) ایرانی داشته باشد، این ایرانیها متاسفانه یک یک آنها یک والاحضرت دنبال خودشان راه می اداختند و ما از این لحاظ فعلاً زبان خودم را گاز گرفتم.

سوال : یعنی شما می گفتید اینها باید درحقیقت یک شرکت ایرانی چیز پکند؟

آقای چالینوس : یک کنتراتور ایرانی داشته باشند، اولاً از ایرانیها تنها استفادهای که می کردند پیکی اینکه اینها برایشان هتل رزرو می کردند، می رفتند از طیاره می آوردشان، همین، کار فنی متاسفانه یاد نمی دادند و اینها هم دنبالش خیلی بودند، برای اینکه کار فنی رحمت دارد، مسئولیت دارد، اینها روز می گفتند مازشه و فلان، خودشان را کثار می کشیدند، ولی خوب، اغلب توی مناقصه ها که پخواهند پرشنه بیشوند یک والاحضرت همیشه حضور داشت، درصورتی که خوب البته پهتان بگوییم ما اغلب گوش نمی کردیم.

سوال : ولی این تا چه حد بقیه افراد هم مثل خودتان بودند؟

آقای چالینوس : شمی داشم.

سوال : آنوقت اگر طول زمان نتیجه ثمی داد پلکه ول می کردند؟

آقای چالیستون : خوب برای من این چوری شده بود، من از دیگران جدا" اطلاع ندارم، ولی مال خود من چندین پار که آمدند و منهم خیلی در این صورت می گفتمن خود والاحضرت هم خیال نمی کنم میل داشته باشند.

سوال : خود والاحضرتها حضور پیدا می کردند؟

آقای چالیستون : پله می آمدند.

سوال : می آمدند دفتر شما؟

آقای چالیستون : می آمدند با آن مقاطعه کار، آنهم اینقدر مقاطعه کار هی میزش را درست می کرد، صندلی را درست می کرد، پادش میزدند، والاحضرت خوشحال می شوند، اگر شما یک همچین کاری پکنید، والاحضرت نمی داشم خیلی راشی خواهند بود اگر شما با این مقاطعه کار قیمت را پائیین می آوردید.

سوال : این را ایرانیهایش می گفتند؟

آقای چالیستون : ایرانیهایش.

سوال : خود امریکائی؟

آقای چالیستون : خود امریکائی یکی دو دفعه این کار را کردند.

سوال : یعنی این کاثترپارت ایرانی بود؟

آقای چالیستون : پله، کاثترپارت ایرانی اغلب این کار را کرد، یکدفعه فقط در شرکت نفت یک انتقام افتاد که من خوب است وقتی راجع به شرکت نفت صحبت پکنیم...

سوال : می خواهید الان پیگوئید چون خاطرتان هست؟

آقای چالیستون : چون خاطرم هست می گویم، عرض ننم، همینطور که ما اغلب به این جمله تعریف می کردم، که آقا، خود والاحضرت حاضر شیستند که یک جنسی که خوب شیست داخل مملکت پیشود، والاحضرت هم حاضر شیستند کار غیر قانونی انجام شود، میدانید، از اینجهت ایشکه چراست شکنید، والاحضرت پیگوئید شغیر من خیلی می خواهم پول به من برسد خیلی غیرقانونی، ایشان هیچوقت حاضر شیستند چرا پیغام به ایشان مجبور می کنید کار غیر قانونی تو اصلاً خبر داری که این وقتی که مناقصه گذاشته می شود، آنکه پیکار نمی شیند، آن که پردازده شده حالا میداند که پردازده شده، بلند می شود میروند راه میافتد، والاحضرت هیچوقت حاضر شیستند که دستگاه مملکت این چور پنهان پیشود، از این حرفاها میزدم، که

والاحضرت خیلی هم زیاد اصرار داشتند. عرض کنم، اینکه می گوییم مال شرکت ثفت اتفاق چالبی افتاد، که می خواهم پیگوییم تا چقدر، و چون من بیدام، پرخلاف گفته علیاحضرت همچین اتفاقی برایش افتاد من پراستان شرح میدهم.

سوال : پیغمازید.

آقای چالینوس : من رفتم تازه شرکت ثفت و این شرکت ثفت یک متداری تلمپه خانه داشت در این خطوطی که از چنوب میآمد تا شمال، که اغلب این توربین های گازی که آنجا کار گذاشتند، اغلب چنس خوب شپود، و اغلب ایستاده بودند، با این بچه های رحمتکس پیچاره کارگرها پیزور، من رفتم دیدم که ۱۲ تا از اینها می خواهند پخرشد، زود دویدم پهنان گفتم، و همه، کارشان تمام شده بود.

سوال : شرکت برق می خواست پخرد، یا شرکت ثفت؟

آقای چالینوس : نه شرکت ثفت، من از ثفت دارم صحبت می کنم، که گفتید پادتان میاید پیگوئید، من مال ثفت را دارم می گویم، پهنه حال من تازه رفتم شرکت ثفت که می توائم اصلاً پیگوئیم شروع مال شرکت ثفت بود، کاربر شرکت ثفت تمام پیشود، رفتم گفتم آقا این توربین ها...

سوال : با کی شما صحبت کردید؟

آقای چالینوس : با دکتر اقبال، دکتر اقبال مرا از پیچگی می شناخت و فرانسه هم مرا می شناخت، که به حرف من یک خورده اطمینان داشت، گفتم آقا، این توربین ها پیچاره بدرد این کارهایی که اینها گذاشتند شمی خورد، اینهم که شعب کردند خیلی بد کاری کردند، این توربین ها توربین های مال طیاره است، یعنی توی هوا پرود و توی آن مثای ۴۰، نه اینکه توی خوزستان، اینها باید توربین های اکسیون (action)، نه این توربین های راکسیون (reaction)، نه این اکسیون ها، این توربین های منحصوص این کار است، اینها آنها نیست، گفت خیلی خوب، شما خودتان پلند شوید پژویید امریکا، به اینها پیگوئید اگر از آنها دارند، از آنها، اگر ندارند، گفتم اگر اجزا پهدید من کشل اشن پکشم، حالا مناقصه گذاشتند تمام شده بود، من رفتم امریکا در کارخانه همین موسمه، دیدم که رئیس کارخانه اولاً خیال کرد من خودم را معرفی نکردم، من دوست شدایشتم خودم را معرفی کنم عضو هیئت مدیره، این صحبت ها، یعنی موقع، حتی یکدفعه هم چیز، توی پاسپورت من شوشه بودند که وی، اج.پی. (V.H.P.) من اعتراض کردم آقا خودم حاضرم وی، اج. پی. که بیکنفر میآمد شما را پردارد، چمدان را خود من پله شودم، ولی یکی دیگر بیوارد، در هر صورت رفتم آنجا، توی کارخانه، بعد اذشان پرسیدم، دیدم رئیس کارخانه، اولاً مرا نپذیرفت، یک مهندسی آمد پهلوی من توی همین ماده اگو، اینجا، گفتش که، گفتم پله، یک همچین تعنیه ای است، ما آمدیم ببینم اگر شما توربین دیگر غیر توربین های اکسان می سازید، اینها بدرد ما شمی خورد، گفت نه اینها مناقصه اشن تمام شد، اصلًا ساخته شده است، اینجا است، گفتم چطور ساخته شده، شما هنوز مناقصه بسته نشده، قرارداد بسته نشده، اینها را ساخته اید، گفت پله اینها، این ۱۲ تا آنجاست اینها را منتظریم انتهاء پیشود، حمل پیشود، گفتم متعاهدهم بیشان پیگوئیم، که این ممکن است امناء شود و شما

این را یک فکر دیگری پرایش پنگید، رئیس کارخانه دو دلیلی فقط مرا پذیرفت و تقریباً "په من گفتش که چیز شما بینه ما در ایران کوئین مملکتستان است. تو اصلاً" چه می گوئی، که این امضاء میشود میاید من به خدی شاراحت شدم، گفتم اجازه می فرمائید من یک تلفن به تهران پنگم، گفت خوب بیا، من تلفن کردم دکتر اقبال را از خواب پیدارش کردم، برای اینکه ساعت ۲ بعداز نیمه شب تهران بود، گفتم آقا من آمده‌ام اینجا، اینها می گویند شما بینه مملکت ما کوئین مملکتستان است، مگر علیاحضرت تجارت می کنند، این مژخرفات چه هست، اینها می گویند، گفت غلط می کنند علیاحضرت حتی روحش هم خبردار نیست، یکی رفته به اسمش این کار را کرده، گفتم والله الان این را دارند می گویند و این ۱۲ تا را هم ساخته‌اید، می گویند امضاء کشید، که این راه بیفتد، منهم په ایشان گفتم که من امضاء نمی کنم، حالا هنوز آنها نمی داشند من کی هستم.

**موال :** ولی آقای دکتر اقبال شما را اصلاً" ماءور این پرثامه کرد می گوید امضاء شما لازم است؟

آقای جالینوس : پله امضاء من لازم است، که پس پرورد هیئت مدیره تصویب پشود، امضاء مدیر مرپوthe مربوط است، گفتش که فردا صبح اول وقت میروم پیش علیاحضرت پورپیشان می راسام و شما از آنجا پرس دیگر، آنجا په ایشان گفته‌اید که امضاء نمی کنم خوب از آنجا پرس دیگر، پسیار خوب منم گوشی را گذاشتم زمین، په اینها خداحافظی کردم رقمم، رقمم وسط راه که صحیح میشود، من رفتم طیاره گرفتم که پسrom با چنرال الکتریک، چون آنها می ساختند آن توربین های مخصوص را، مال آنها را پیشتم که بعد با ملاقاته اینها، وقتی من رفتم شما بینه شان در ایران تلفن می کند که من عضو هیئت مدیره بودم، آمد اینجا که رئیس کارخانه شاراحت، حالا من، از این چریان خبر ندارم، دکتر اقبال هم رفتند پیش علیاحضرت، علیاحضرت گفتند همچین چیزی نیست، غلط کرده یک همچین حرفی زده، من اصلاً در این کارها دخالت نمی کشم، و حق آنچاست یکدفعه من دشیدم که علیاحضرت توی این کارها دخالت کرده پاشد، این وسط راه که من داشتم می آمد په نیویورک اینها فهمیدند و شما بینه شان به نیویورک اطلاع داد که پیايد پیشواز من، حال من هیچ از این موضوع اطلاع ندارم، من رسیدم نیویورک، دیدم یک آقاری با یک اتومبیل لیموزین ایستاده، میبدود چلو، گفتم شما کی هستید گفتش من شما بینه، گفتم من اصلاً شما را نمی شناسم و کاری با شما ندارم و پهیچوجه کاری با شما ندارم، تغیر، رقمم پیش یکی از دوستان هارواردی من که آنجا بود و با او هنرا بود پرسیم فرداشب، هم هرکه کارش دارد، هرچه اصرار کرد، گفت من اوردر خودم را دارم شما را پیسم، گفتم من شه نمی داشم کی په شما اوردر داده، هرکه اوردر داده پیگویید این طرف شیامد، اوردر داده، ول شمی کرد، می خواهم پیگویم، این را فقط پیگویم، بعد رقیم، آن امضاء نمیشه تمام شد، این قضیه، رقیم از آن کشوروالر چنرال الکتریک ( counter valor General Electric ) از ایتالیا خریدیم پرسیم ایشکه...

**موال :** ولی توی ایران وقتی این پرثامه را شگاه می کردند چطور مسکن است که اصلاً" بکلی تورپیش عوشی پخرشد حالا اگر هر دو تا کارخانه تورپیش خوب درست می کنند آدم می فهمد که چرا؟

آقای جالینوس : تورپیش دو نوع وجود داشت، یک نوع می گوییم مال هوائی بود، ارزان بود، میدانید، قوه همان قوه، ولی این تورپیش ها تورپیشی شود که ۲۴ ساعت پخرخد، تورپیش مال طیاره است، مثلاً" ده ساعت

پهروز به یکجا، پس از پیایید زمین، پس از آیستاد، توربیئنها این جوری بود، ده توربیئن که شفت باید پرسند.

سؤال : ولی این وقت این را درست پرسنی فکرده بود توی شرکت؟

آقای چالینوس : چرا می داشتند، همه را می داشتند، زیاد وارد به تماس نیستم، برای اینکه من شمی خواهم به رفای شرکت شفت چیزی پسگویم، آنکه هرچه قبلاً از من اتفاق افتاده من اطلاعی ندارم، ولی این توربیئنها داده ما از سرویس پردازیان پرسون، داده داده، توربیئن های راکسان پژوگ مال چنار الکتریک، یا وستیکهاوس، یا مال ایتالیا، چون مال ایتالیائی ها یک مقدار زیادی به عربستان، اینها، فروخته بودند آنها میدام چیز داشتند.

سؤال : شما تماسهای، چه توی شرکت پرسن، چه توی شرکت شفت، تماسهای فنی به بتیه مالک چهان سوم داشتید که مثلًا، یک چیزی آنها خبریدند بد پوده، خوب بوده، آنها پسندید سراغ شما پرسندید، فرض کنید، مصر، عربستان، هند؟

آقای چالینوس : والله، چه توی شرکت پرسن، عرض کنم که نه، من پهتان پسگویم با هند چرا، ولی با مصر و عربستان، اینها، ما تماس داشتیم، ده ما آنها را قبول داشتیم ده آنها ما را.

سؤال : یعنی مثلًا فرض کنید، شما پسگویید فلان نیروگاه را خبریدید چه چور بوده، خوب کار کرده، آنها پسندید از شما پرسندید؟

آقای چالینوس : نه، ما از شفتی ها می پرسیلیم ده از خود افراد.

سؤال : یعنی از آرامکو می پرسیدید؟

آقای چالینوس : از آرامکو مثلًا می پرسیدیم، برای اینکه متاسفانه من پهتان پسگویم، خود عربها، خیلی املالع داشتند از چیز توی مملکت، مال آرامکو بود، ما از آرامکو می پرسیدیم، من از کمپانی فرآمده دوپرسون که مجه شان دوستان من بودند از آنها اطلاع داشتم...

سؤال : بتیه چهان سوم چه، فرض کنید، کره، فیلیپین، مالک دیگری؟

آقای چالینوس : نه، از هند یک مقدار زیادی، ما با هند در تماس بودیم، چون هند، هم خودشان می ساختند، هم اینکه، تحت لیمانش، این خانه ها، هم خودشان می ساختند، و هم خوب میداشتند، چون مملکت فقیری بود، و مملکت مطبوعاتش آزاد بود.

سؤال : پولش را حساب می کردند.

آقای جالینوس : آما، مملکت، مطبوعات، از طریق مطبوعات خیلی چراءت نمی کردند که از این اشتباهات پسکشند، پدرشان را در می آوردند، مطبوعات آزاد بود، که هندهایا، اتفاقاً، نیروگاههایی که سوار کرده بودند، مال آن تلمبه خانه‌ها که گذاشتند، فرست کلاس بود، تعجب می کنید ولی حقیقت دارد، ولی نه در پاکستان، مثلاً، که یک خورده چیز است، برای اینکه ما در هند خیلی رابطه خوب با اینها داشتیم، مثلاً فرض کنید ما یک مقدار زیادی، برای این تیرهای پرق، رفتیم از هندوستان خریدیم، و تعجب می کنید که من روزی که رفتم تحويل پیگیرم، شنیدم که تقلب می کنند در چیز، آن مدیریت هندی متاسفانه خیلی خوب شود، بعد دیدم یک آمریکائی آمده اینها را خریده از آنها، آنهم ایستاده داده تحويل دارد می گیرد، گفت که آقا این فولادشان خوب است و نصف قیمت ما در آمریکا تمام می شود، از آنجا می خرند می پرسند په آمریکا، تاورای (tower) پرق، ما از هندوستان زیاد می خریدیم از اینها، ازشان، ولی میرفتیم یک یک از اینها تحويل می گرفتیم، برای اینکه، اگر تحويل نمی گرفتیم یک وقت می بینید مثلاً و مطلع رسیده پالایش نیامده، پائینش آمده یا ش و مطلع نیست، این اشکالات وجود داشت، ولی با چهان سوم ش، خیلی ما در تعامل شویدیم، ما فقط با چهان سوم با الجزیره تجارت داشتیم، برای اینکه آن موقع که ما توی الجزیره کار می کردیم الجزیره چڑو، فرانسه بود و من با خود الجزیره ما هیچ رابطه‌ای ندارم، ولی با رفقاء فرانسوی که در این من ای ناشن، و عرض کنم، ذق ذاتین و اینها، آن تلمبه خانه هائی که سوار می کردیم، من با آنها، همه شان بودم، یعنی توی زندگیشان بودم، از آنها اغلب می پرسیدم، که اینها چکار کردند، آن را مثلاً که سوار کردند، فرض کنید مال فلان کارخانه است، چند کار کرد، چو اپنکو چه بود، با اینها در تعامل بودیم اغلب.

سؤال : خوب پرویم حالا سواغ شرکت شفت، ما شروع کردیم به اینکه اصولاً، شما، فاکشن آن هیئت مدیره، وقتی شما عضوش شدید، چه بود توی شرکت؟ (function)

آقای جالینوس : عرض کنم خدمتمن، شفت، پرخلاف آنچه که همه تصور می کنند، خیال نکنید شفت فقط شفت است، شفت، قسمتهایی که برای استخراج، یا توزیع، یا عرض کنم، تصفیه، تعداد شفتی ها، یعنی چه شمیعت پاشند و فلان، یک سوم پنیه است، شفت مهندس مکانیک لازم دارد، مهندس پرق لازم دارد، الکترونیک لازم دارد، عرض کنم، که خانه سازی لازم دارد، سویل اینچیپرینگ لازم دارد، تا بشود شفت با همیگر، البته، مهندسین شفت برای اکتشاف، برای تصفیه، اینها شمیعت هم لازم دارد، ولی، آنها میدانید، یک تعداد خیلی کوچک تشکیل میدادند، من شفتی نیستم، خود شفت، تصفیه شفت، یک اطلاعات خیلی معمولی که همه آنچه دارند دارند، ولی من، خوب، قسمت پردازش را، قسمت مکانیکش، خیلی خوب، ما آن موقع، که در فراغه کار می کردیم در آنچه، در این قسمتها خیلی دخالت می کردیم و این کارهایشان را می کردیم که اینها، می گوییم، یک پخش مهمی از، مثلاً، پیپینید، شما وقتی میروید توی شرکت شفت، اگر شما یک نیروگاه شداسنه پاشید، اگر شی داشم یک مکانیسین شپاشد، که این لوله‌ها و تلمبه خانه‌ها را راه بیندازد، کاری نمی توانید پکنید، شفت درمی‌آید، خیلی خوب، توی کولتان نمی گذارید راه بپرید، پاید یک مکانیسین‌هایی پاشند که اینها را پردارند پیاوید تا مراکز پالایش و مراکز توزیع، اینست که همینطور عرض کردم من شفتی نیستم، شفتی به آن صورتی که فقط مخصوص شخص شفت پاشم نیستم، من قسمت پرداز و مکانیکش بودم.

سوال : آنوقت این هیئت مدیره در حقیقت...

آقای چالینوس : هیئت مدیره، آن قسمتی که من پود قسمتی که پا من پود عبارت بود از، عرض کنم، توزیع خطوط لوله.

سوال : یعنی هرکسی که عضو هیئت مدیره بود شما " یک مسئولیت مدیریت داشت؟

آقای چالینوس : مسئولیت مدیریت حوزه خودش را داشت، حوزه من عبارت بود از توزیع و خطوط لوله و مخابرات، این سه شعبه که هرکدام یک رئیس جداگانه داشت، این پا من بود، البته مهندسی، مهندسی این سه تا، یعنی مهندسی خطوط لوله، مهندسی تامیله خانه، ها مهندسی اینها، قسمت پالایش که آقای مجید دیبا بود، آنهم خوب، پاز مهندسین مکانیک پاماش بودند، مهندسین نفت پاماش بودند، که آن مال پالایش بود، آن فقط وقتی که نفت خام می رسید به دستگاهش، آنوقت، آن پقیه آنرا اجرا می کردند، یکی مال مثلاً، چیز بود، ریسرچ ( research ) بود.

سوال : چطور، هیچ شرکت دیگری در ایران این ساختمان شرکت نفت را داشت، به این صورتی که فرض کنید، شما هم شرکت پرق پاشید دیگران یک هیئت مدیره پاشد؟

آقای چالینوس : چرا در پرق هم این بود، بعد بوجود آمد، اولش نبود، اول، گفتم...

سوال : اول خیلی مستقیم تر بود؟

آقای چالینوس : مستقیم تر، این بود که، هر رئیسی هر کاری که دلش می خواست می کرد، چارتی ( chart ) به آن صورت وجود داشت، ولی در شرکت نفت، متخصصین نفتی دنیا، چون هیدانید، شرکت نفت، از لحاظ پولین پولی، دومنین شرکت دنیا بود، این که شمی شد هر کاری دلش می خواهد بکند، اصلًا عملی نبود، این است که یک متخصصین پژوهی نفتی آمدند، و چارت کشیدند پرای شرکت نفت و وظیفه هر مدیری و وزیرستانش و حوزه مدیریتیش را تعیین کردند، که اینها چه جوری باید باهم، مناسباتشان پامن چه هست، هرکدام چه مسئولیتی دارد و هرکدام جداگانه باید چکار کنند.

سوال : بین آنها که هیئت مدیره بودند، همه یک چیز بودند، یک مقام ...

آقای چالینوس : بله، همه هیئت مدیره یکی بودند، فقط خوب، این آنچنان پختیار، چون پلاخره من تر از همه بود، وزیر کار و مان دکتر اقبال بود، لااقل خودش، تا اندازه‌ای، خیال می کشم خودش را قائم مقام می داشت، ولی خوب دکتر اقبال هم همیشه می گفت، دکتر فلاخ هم همین چور، دکتر اقبال همیشه می گفت، این قائم مقام ها باید کاری پکنند که موقعی که من نیخستم، من پرایشان تعیین تکلیف می کنم، انجام پدهند آن کاری که باید پکنند و خودش هم هر وقت که میرفت معاشرت، تمام ورقه‌ها را پرای خودش می فرمادند پا طیاره هرچرا که بود همانجا امناء می کرد تا یک چای پائی...

سوال : معاون، ایشها، دیگر شدایت آقای دکتر اقبال؟

آقای چالینوس : نه، معاون نداشت، همه مها می شدیم، یک چور، معاون پودیم، ولی هر کسی، حوزه مدیریت خودش را داشت، مثلاً آقای دکتر مینا، مال تمام فروش خارجی خارج از کشور، بیوم پود، تمام نفت هائی که در خارج فروش رفت چزو حوزه مدیریت ایشان بود.

سوال : آنوقت، شما تهمیم گپریپایتان کالکتیو (collective) بود، پراسام رای بود، یا حرف، حرف مدیرعامل بود؟

آقای چالینوس : نه، نه، ابداً، می آمدیم هر پیشنهادی که پیشنهاد میشد به هیئت مدیره، پرای همه مها، تمام پیشنهادات را می نوشتند، ما مطالعه می کردیم و میرفتیم، هیئت مدیره تشکیل میشد تحت نظر دکتر اقبال، و می نشستیم، تمام این مباحثت، چه آن به من مریوط باشد چه مریوط نباشد، بحث می شد، و مخالفت و موافقتش شرح داده می شد، حتی من توی کار دیگران دخالت می کردم آنها هم پسکار من دخالت می کردند این چزو...

سوال : خود دکتر اقبال تا چه حد وارد بودند؟

آقای چالینوس : دکتر اقبال از لحاظ نفتی وارد نبود، و همیشه هم حرفش این بود که، یک اتفاق عجیبی پرای من افتاد، من پرایتان شرح میدهم و آن این بود که من چون از خارج آدم، خوب، خیلی ها تعجب کردند چطور که من خیلی توی شرکت نفت نبودم، خوب، این یک مخالفت هائی پدون شک پوجود می آورد، یک کلاشنهائی پوجود می آورد، یکی از، رئیس خط لوله ای که در آنجا بود، من اتفاقاً یک ماموریتی پیدا کردم که پیامیم توی اروپا، ده پاشزده روز طول کشید، وقتی پرسکشتم، دکتر اقبال مرا صدا کرد، این را گذاشت، گفت این را پخوان، و من خواندم، دیدم که خیلی پرشد من است، حالا مثلاً ده روز، بیست روز، من شرکت نفت بودم، که این خط لوله در کجا همچین شده، اتفاقاً رئیس نبود، ما پاماش صحبت کنیم، ولی همچین کردی، و فلان، گفت، آقا پرتو به این آدم بگو، مرا دکتر اقبال، و این گزارش هم مستقیم به دکتر اقبال فرمیستادند، که اولاً این را پاید به من داده باشد و شخصاً که من بدم، این یکی و در ثانی دکتر اقبال گفت به این آدم بگو من طبیعتاً من فقط میداشم پاید یک تلمیبه بهگردد تا این مایه از توییش رد شود، این چیزهای فنی کور و ایشها را چرا پرای من شوشتند، این خواسته، گفتم آقای دکتر، این می خواسته مرا پکوید و مشتم اهمیت شدارد پرای من، چون دل پُری هم از این داشتم به دلائل متعددی که البته ذکر ش اینجا، به من اصرار که پرتو این آدم را پیرویش کن و فوری هم پیرویش کن، من دیگر هرچه اصرار کردم آقا، من پاید پیوختم، گفت نه، این پتو مریوط شیست، ایشها داشم کارشان این است، یکی را پیروی کن، آنوقت بعد فهمیدم علتش چه هست، گفت آقا اگر این کار را شکنی پعد از این، مرتب از این چیزها می آید، اصلاً شمی گذارد تو کارت را پکنی، بعد من فهمیدم که مقصودش این بوده، هیچی، مارفتیم، پارو، چون دل پُری هم از این آدم داشتم، به دلائل متعدد، من صدا کردم و چریان را پیش گفتم، که یک همچین قضیه ای است و تو بد کاری کردی، چون با من هم آشنا بود از ساق و من توی پرق هم که بودم چون نفت از شرکت نفت می خریبلیم داشم با نفتی ها و پا پخشی ها من در تماس بودم پاماشان و همه شان را می

شناختم، اینکه، میداشم، ما پاهم رفیق هم هستیم و هیچ چیزی بسیار ندارم و تو این کار خوبی نکردنی که نوشته‌ی ولی پهت پیگوییم دکتر اقبال از من خواهش کرد که ترا پیرویت کنم، که تمام موافقت از پیش پرورد، تو پردار استعفا پله، من استعفایت را قبول می‌کنم، تا دکتر اقبال بهنمید، این رفته، میزدم که پهت، حقوق چند سالت از پیش شروع، گفتتش که تا شنبه به من مهلت پنهانیم، گفتتم نه، تو اگر از اینجا پروری پیرون ہدوان استعفا، بعد من مجبور حرف دکتر اقبال را گوش کنم و پیگوییم اخراجت را پنهان دستت، تو اینجا استعفا را پنونیس، منهم وزیرتبار را صدا می‌کنم فوری می‌گوییم استعفایت قبول پنهان آن در جریان اداری پگذارد، این حق تو از پیش شروع، اینهم قبول کرد، دید که خوب، حرفم را قبول کرد، نوشته، و پاید پیگوییم، این دکتر اقبال، خودش قبول داشت که از لحاظ فنی هیچ احالی ندارد و هیچ اپائی نداشت ولی دکتر اقبال مدیر خیلی خوبی پود.

سوال : پس ها مشا سر مسائل فنی، با هیئت مدیره، هیچوقت تنشی پیش نمیآمد؟

آقای جالینوس : پیش خودمان توی هیئت مدیره پیش نمیآمد، و خوب، آنهم گوش می‌کرد، پیشند که، پالآخره، نتیجه چه می‌شود، و خوب، میدانست ما همه مهندسیم، چون هیئت مدیره، همه مهندسون پودند، پیش ناگاهگاهی، اشکالات فنی پیش نمیآمد، گاهی هم مثلًا، اگر حل نمی‌شد می‌گفت، فرض کنید، یکنفر از خارج می‌خواهد، یکدفعه اتفاق افتاد، که سرپاره، من چون اطلاع زیادی نداشتم و ( پایان ثوار ۲ ب )

## شروع ثوار ۲ آ

سوال : پله، می‌فرمودید چناب جالینوس.

آقای جالینوس : آنوقت مثلًا اشکالی که پیش دو نفر پیش نمیآمد که، البتة تمام این پژوهشها با دشمنی نبود، با اختلاف سلیقه فنی بود، اینست که، کسی از دشمنی کسی، بعد هم همه می‌آمدیم پیرون، همه دست همدیگر را می‌فسردم، همه چیز در سطح شرکت نفت، جدا، مهندسین در سطح بالائی پودند، و آن تربیت انگلیسی که داشتند این حفظ شده بود توی شرکت نفت هیچ موقعی سر دشمنی کار و... .

سوال : آنوقت اینها بیشترشان از سلسله مراتب پلا آمده بودند یا از پیرون آمده بودند؟

آقای جالینوس : همه شان، نه تقریباً همه با سلسله مراتب پلا آمده بودند.

سوال : یک esprit de corps فوق هم بود؟

آقای جالینوس : هم او بود و هم مجید دیبا، که با من مدرسه متوجهه، پاهم همشاگردی پوییم و بعد او رفت توی شیمی، من رفتم اروپا، از اولی که از مدرسه پیرون آمد رفت توی شرکت نفت و پس همینطور پله آمد پلا.

سوال : ولی یک کسانی فرض کنید مثل فاتح و فلاج که اینها موافق خیلی قدیمی تر اینها سیناریویی ( seniority ) بیشتر داشتند؟

آقای چالینوس : یک سیناریویی، با پیشان همه احترام می کنداشتیم، مخصوصاً به رضا فلاج.

سوال : آن مسئولیت دقیقش چه بود؟

آقای چالینوس : مسئولیت دقیقش، شغلش، بود، نماینده اعلیحضرت، یعنی سفیر اعلیحضرت در چیز شخصی، در همه چای دنیا، یک همچین شغلی.

سوال : ولی عضو هیئت مدیره بود؟

آقای چالینوس : عضو هیئت مدیره بود و تیپ قائم مقام را هم او داشت، ولی خوب، او نمیآمد چونکه با دکتر اقبال کلاش داشتند سر یک موضوعی که او داشت مدیرعامل می شد و دکتر اقبال آذجا بود، یک همچین اختلافاتی پاهم داشتند و ما همه به رضا فلاج خوبی احترام می کنداشتیم، برای اینکه مرد واردی بود، اطلاعات شخصی، چه از لحاظ فنی، چه از لحاظ اقتصادی، اطلاعاتش خوب بود، اینست که، بعضی وقتها اشکالات را می آوردند، و حرفش قاطع بود، همه قبول می کردند حرفش را، مثلاً یکدفعه بین رئیس پالایش و چیز اشکال پیدا شد و وقتی پیش فلاح و فلاج گفت، این را شنید، قبول کردند حرف او را.

سوال : آنوقت، ولی، در موقع دیگر، معمولاً اگر چند تا نقطه نظر مختلف بود...

آقای چالینوس : خوب، می شنستیم حل می کردیم.

سوال : دکتر اقبال بود؟

آقای چالینوس : دکتر اقبال می شنست گوش می کرد و گاهگاهی، مثلاً توی جلسه هیئت مدیره وقت شپور، می گفت، این را پروید بهم حل پکنید در جلسه دیگری که وقت چیزهای دیگر گرفته نشود، آنوقت ما جلسه را تشکیل می دادیم می شنستیم حل می کردیم باهم اختلافات را.

سوال : آنوقت اعلیحضرت تا چه حد در گیر بودند توی ...

آقای چالینوس : اعلیحضرت، عرض کنم، که رئیس حتیقی شرکت نفت اعلیحضرت بود. عرض کنم که روزهای چهارشنبه، دکتر اقبال میرفت خدمت اعلیحضرت و ما برای کارهایی که داشتیم گزارشگری شرکتی تهییه می کردیم، میرفت پیش اعلیحضرت و تمام پرایش می خواهد، اعلیحضرت هم یکی دستور میداد، آنوقت دکتر اقبال می آمد می گفت بعرض مبارک شاهنشاه رسید امر و مقرر فرمودند که، چنین کنید، و ما عین آنرا عمل می کردیم و اعلیحضرت به تمام کارهای گفت، مخصوصاً برای قسمت خارجی، اطلاع دقیق

داشتند، و در آنجا میدافم چند تا مشاور داشتند، یکی از خارج می آمدند، یکی ایتالیائی بود، یکی انگلیسی بود، می آمدند پاماشان مشاورت می کردند، از ثفت اطلاعات، از لحاظ اقتصاد، نه برای پالایش، نه برای "مشلا" ...

سوال : ولی توی آن تصمیم های بزرگ، مثل قیمت گزاری توی اوپک، چه میشود شما درگیر بودید؟

آقای جالینوس : نه، ما در گیر شدیم، مدیرعامل شرکت ثفت در گیر بود، ولی تمام با شمار اعلیحضرت انجام می شد.

سوال : ولی با توصیه های شما بود یا ...

آقای جالینوس : نه، با توصیه های شخص من البته شد آذیتی که توی چیز اوپک بودند.

سوال : ولی اصولاً چرا اوپک، نماینده امن هم خارج از شرکت ثفت بود؟

آقای جالینوس : آقای آموزگار بود. و از شرکت ثفت هم یکی دو تا بودند در آنجا، مثل بیوستیان که پیچاره الان در زدن است، گوییا شنیدم آخر سر آمده پیرون، که البته در سطح پائین بودند، ولی خوب، آموزگار هم از خودش، تمام با شمار اعلیحضرت و اعلیحضرت هم با نظر شرکتهای دفتری دیگر انجام می شد، اینست که خط لشک معلوم بود که چه است، ولی ما توی هیئت مدیره کوچکترین دخالتی در چیز اوپک، قیمت گزاری خارج از مملکت نداشتمیم.

سوال : یعنی قیمت گزاری در حیله اقتصادی یا مسائل دیگر ...

آقای جالینوس : کوچکترین اطلاعی ما نداشتم، اصلاً" کوچکترین شرکتی داشتم ما در این موضوع، فقط می دانستیم که چه دارد می شود، بعضی از جملات هیئت مدیره پیش می شد راجع پوش که یک همچین تصمیمی گرفته شد این قرار شد این چور بشد، آنوقت اطلاع داشتم، ولی دخالتی که ما پیگوئیم این چور پیکنیم، آن چور پیکنیم، پیچیچوچه از ما شی پرسیدند و ما هیچکدام اظهار نظر شی کردیم راجع به این موضوع، هیچ، اوپک با داخل شرکت ثفت، که پرخلاف ظاهر، این چور پیدا است.

سوال : آنوقت فرض کنید شرکت ثفت تا چه حد این فرامترانکچر (infrastructure) پیشرفت کرده بود تا آن زمانی که شما بودید از نظر سازمانی فرض پیکنید؟

آقای جالینوس : عرض کنم که شرکت ثفت، مثل سایر شرکتهای، یک تعدادی کارمند داشت، یک تعدادی کارگر داشت، و یک تعدادی هم مهندس، خوبی شرکت ثفت این بود که مهندسیمنی که در آنجا بودند اغلب تخصصیلکرده بودند، میدانید، کارمندانش اغلب تخصصیلکرده بودند، کارمندان خیلی معمولی فقط توی پخش بودند یک مقداری آنهم، میدانید، پخش چون خیلی داخلی بود، خیلی محلی بود.

## سوال : فرق نمی کرد؟

آقای چالیتوس : نه، به آنصورت، ولی خوب، یک اطلاعاتی، رئیس پخش محل پاید داشته باشد، شما وقتی که میرفتهید در محل، در ولایات، آنجا ظامر میشید، شما فکر کنید که من، مثلاً در کرمائشاه، رفته بودم در یک مهمانی که آن رئیس پخش آنجا به من داد، دعوت کرده بود او رئیس باشک ملی، استاذدار، وزیر فرهنگ، این عدهای که اتألریتی های محلی آنجا بودند، توی آن شب آمدند، من تعجب می کردم از بھی اطلاعی، مثلاً، وزیر فرهنگ از خارج، هیش صحبت، اعلیحضرت چنین فرمودند، اعلیحضرت، پایا، حالا گوش هم نمی تواند بپنهد، اینقدر، اعلیحضرت را ولش کنید، وزیر فرهنگ هم همینطور، یک خورده پیگو خودت چکار کردی اینجا، میدانید، فقط نشنا کسانی که حرفهایش ارزش داشت رئیس باشک ملی بود و رئیس پخش شرکت شفت، آنها دیگر تمام آدمهای عجیب و غریبی بودند این البته، نمی گوییم، دفاع نمی کنم، که من شفتش پودم، نه، برای اینکه حقیقت را دارم می گوییم، اینکه، چیزهای، شما در هر نقطه مملکت میرفتهید که یک پخش ثفت وجود داشت یک رئیس پخش قلیل ارزش آنجا وجود داشت، به این دلیل، میدانید، چقدر پخش ثفت خوبی، این را ایران تربیت کرده بودند، اینها را اینگلیسی ها ریخته بودند، از زمان اینگلیسها وجود داشت، آنها کلامهای متعدد داشتند، اینها را، کلام می دیدند، تربیت می شدند، اینست که، همه به کارشان وارد بودند، شما مثلاً وقتی میرفتهید، مثلاً فرض کنید، حوزه پم، یک شهر کوچک، می دیدید که آنجا اولاً آدم زیادی وجود ندارد، هر که آنجا میباشد پیک کاری دارد، میدانید، مال پخش، یکی رئیس پخش است، یکی مامور تحويل است، یکی مثلاً پایه‌تنی... .

## سوال : اینها آنوقت خودشان تمبل بعدشان را تربیت می کردند، یا آن رئیس شرکت پم جوانها را میآورد؟

آقای چالیتوس : تمام، اصلاً تربیت می شدند، آن جوانها را نمیآورد، جوانها را، آن شاید تعیین می کرد ولی می آمدند استاج می دیدند.

## سوال : در کجا؟

آقای چالیتوس : در چاهای دیگر، مثلاً در حوزه پیروگتتر، مثلاً در اصفهان، در شیراز، در تهران، اینها همه یک چای دیگر هم دیده بودند، متجمد شده بود چیزشان به آنجا، اینست که مثلاً، پخش، شما حتی در دهات شمال تهران میرفتهید، که می بینید آنجا تقریباً آدم با سواد یکی دو تا پیشتر نیست، ولی آنکه مال پخش شرکت شفت است هم پلد است چیز پنونید، گزارش پنونید، هم گزارش را تنظیم پسند، چقدر ثفت رسید، چقدر فروش رفت، چقدر کمپود داشت، چه شد، اینها را مجبور بود که آن داشته باشد و شما فکر کنید مثلاً در تمام دهات شمال ایران، در حدود دوازده هزار قاطر و لاغ به اینجاها چیز می رسانند و اینها را با یک شطم عجیبی پول اینها می رسید، حق هرکسی را می دادند، هیچوقت از شرکت شفت اعتراضی این چوری پیش نمیآمد و این را باید پیگوییم مریتیش (merit) را باید داد به اینگلیسها که از قرن قبل این راه انداختند و همینطور این پخش ادامه پیدا کرد، اینکه مثلاً توی خود دستگاه پخش، وقتی که تهران میرفتهید، هرکسی شغلش معلوم بود، پطوریکه در مهرآباد آن مهندسان، یک مهندس ارمذی بود که پسیار پچه خوبی بود، این توی میلارهها، وقتی که می آمدند، آنجا، اگر یک طیارهای زمین پخورد اول چیزی که

می‌آیند می‌پرسند کجا سوختگیری کرده چون پیشنهاد توی سوخت اشکالی بوده یا نه، N.I.O.C. از کسانی بود که حق امضاء داشت بهای دادن سوخت پیغامهای افغانستان را شرکت ثفت اداره می‌کرد.

سوال : مال فرودگاهش را؟

آقای جالینوس : مال کابل، مال قندهار. آینها همه تحت نظر من اداره می‌شد، آنجا یعنی، آنکه قبل از من، قبل از نظر من که اداره می‌شد، به این دلیل، وقتی که می‌بیند امضاء N.I.O.C. ، دیگر همه می‌دانستند که سوخت درست داده شد، این، تا اینقدر این دستگاهها منظم پیشرفتی بود.

آقای جالینوس : همه پخشها دیگر شرکت ثفت هم این چور بود؟

آقای جالینوس : همه پخشها این چور بود.

سوال : بعضی و تئها بعضی ها می‌گفتند کارمند زیادی دارد.

آقای جالینوس : کارمند زیادی، شرکت ثفت، در داخل اداریش زیاد داشت، همان اشکالی که در شرکت پرق هم بود، اینجا هم بود با یک روش دیگری، من اینکه می‌بدم راجح به فسی ها می‌گویم، و کارمندان فسی، البته کارمندان زائد زیاد بود، نشسته بودند، آنهم توی پخش زیاد بود، توی پالیشگاهها هم بود، اینها یک کارمندانی بودند دکتر اقبال هم مجبور می‌شد کار پکند، آقا امروز پرسود یک گوشه پیگیرد پنهانیند، میدانید، ولی آنها یکه فونکسیونال (functional) عمل می‌کردند به کارشان وارد بودند.

سوال : آنوقت شما منیجرهای فسل های چندید، منیجر، از مهندسین می‌آمدید؟

آقای جالینوس : منیجر چه قسمتی می‌گوئید؟

○ ٦

سوال : یعنی منظورم که همین چور پیلیند پلا، پیلیند پلا، تا پرسند Board of Governer ، از مهندسین بودند؟

آقای جالینوس : پله همین چور، متاسفانه در آخرین سالهایی که من در ایران، شرکت ثفت همان اشکالی که توی پرق پیدا شده بود توی ثفت هم بود، یعنی مهندسین زیاد شمی ماندند، با این اختلاف که می‌آمدند پیش من، می‌گفتند، آقا ما رفتم یک کاری پیدا کردیم در فلانجا، شما ما را ماءمور بکنید که آن پایه شرکت ثفت را فگهاد، پرسود چای دیگر کار پکند، و ما رفتم با اجزاء دکتر اقبال، که شرفعرض پرسانند که شرکت ثفت دیگر ماءمور چانی نفرمانتد، پوش گفتم آقا اگر می‌خواهی پرسی پرسیده را هم بگذارید زیربغل تان پرسو پاپا.

سوال : که سیامی شان ...

آقای چالینوس : ما خودمان په مهندس اختیاج داریم نمی توانیم شما را مامور کنیم ایشور و آنور، این اشکال این آخر سری ها پیوسته شده بود متاسفانه.

سؤال : آنوقتی که آقای انصاری شد رئیس شرکت شفت، هنوز همان حالت چیز را داشت، که اعتماد دان بود؟

آقای چالینوس : والله آقای انصاری را باید، فخیر، ایشان اقتصاد دان، نمیداشم چه چور بود، ایشان والله از شرکت ثفت تقریباً می خواهم بگویم که، من متاسفم این حرف را بزشم، ایشان کتستروف (Catastrophe) بودند، این از اشتباكات بهزرنگ اعلیحضرت بود، یک هیچین آدمی که هیچ شواع مطلعی داشت آوردند شرکت ثفت، باز دکتر اقبال یک خوبی داشت، داشتگاهی بود، اطلاع داشت، تمام گزارشات را می خواهد هر گزارشی را پنهان نمی دارد...

سؤال : مدیر خوبی بود؟

آقای چالینوس : فوق العاده بود، صدا می کرد و می پرسید آیینه مقصود چه بود، تمام گزارشاتی که پنهان نمی داشت همه را می خواهد از اول تا آخر و گاهی هم نمی فهمید، چون می خواست پعرض پرسید میرفت می پرسید که خودش وارد پاشد در آن سوالی که می کند و آینه دکتر اقبال این خوبی را داشت ولی آقای انصاری متاسفانه یا وقت شدافتند یا حوصله شدافتند گزارشات را نمی خواهدند و خوب...

سؤال : این پسرای مورال (Moral) شرکت ثفت اصولاً بود بود که یکی را از خارج آوردند پنجاه آینه که از داخل پیاوند؟

آقای چالینوس : آخر خوب دکتر اقبال هم مال خارج بود.

سؤال : ولی خوب حالا مدتی گذشت بود دیگر؟

آقای چالینوس : شرکت ثفتی ها مدیر عامل مدیر عامل مدیر عاملی است که اعلیحضرت تعیین میکند، لزومی ندارد که ثفتی پاشد، اینکه اول هم انتظام بود انتظام که از هیچ چیز اطلاع نداشت، یک درویشی بود توی خانه اش می شست شجاري می کرد، بالاخانه خواهرش پنهان داده بود شجاري می کرد، چون خواهرش را خیلی خوب می شناختم، شوهر خواهرش را خیلی خوب می شناختم، کاری پکار ثفتی ها شدافت، ثفتی ها مدیر هائی بودند، کارهای خودشان را می کردند، که متاسفانه، یک خورده زمان چیز، زمان آقای انتظام، چند تا مدیر ناچور آمد، که زمان دکتر اقبال پس خرده خرده دکتر اقبال آینه را عوض کرد، یک عده گذاشت جدا تا اندازه ای پلد پاشند، این بود که موقع آقای انصاری، آقای انصاری آمد آنچه، تقریباً کارش، فقط می خواست پیروزی داشته باشد پسرای افراد، باز شرکت ثفت هم، یک عده عجیبی فرمود په شرکت ثفتی ها داشت و اول کار هم تقریباً همه از دورش رفتند، دکتر مینا که پا شد رفت، دکتر چیز، قابع رفت، و من پا شدم رفت، و خوب با چیز، با یکی دو چهار آن مثلاً آقای دیپا را نمی توانست،

چون پا علیحضرت مرپوط بودند، او را نمی توانست ردش کند، ولی میدانید آمدن انصاری به شرکت شفت بیک کتمترروف بود پهقیله من، البته ایشان هیچ، چیزی، نه اقتصاددان به آن صورت بود، البته پهقیله من.

سوال : "اصلًا" شرکت شفت، چون البته خیلی سازمان معطمنی بود و تحت کفالت دولت هم پطور مستقیم ببود، سر مکانی فرض کنید مالی، اقتصاد مملکت، اینها، یک پرخورد داشتند یا همکاری بود، فرض کنید، با وزارت اقتصاد یا سازمان پردازه یا ...؟

آقای چالیسون : والله این تصمیمات در شورایعالی اقتصاد انجام می شد و دستور اعلیحضرت، کمی چراست تخطی نداشت، نه، هیچ پرخوردی نمی شد این پول شفت که میآمد تقریباً تنها وصول مملکت بود آن چیزهای دیگر ولش.

سوال : نه ولی مثلًا" فرض پکنید اگر سازمان پردازه فشار می کرد نهادت که پسروداکشن پالا پرورد و بعد شرکت شفت ممکن بود، فرض کنید، مقاومت پکنید چیزهای این جوری نبود؟

آقای چالیسون : نه، هیچوقت، ابداً، اصلًا" سازمان پردازه به این کارها کاری نداشت، سازمان پردازه، یک شعبه شفت توى دستگاهش بود که اصلًا" ما با اینها تماسی نداشتیم، اصلًا" کمی هم حاضر ببود با اینها صحبت پکنید، یک دستگاه شفت توى دستگاه خودش که یک آفای، گویا شنیدم، این آغازاده کی هست، الان توى شرکت شفت است توى سازمان پردازه ببود، اصلًا" کاری به شرکت شفت نداشتند، و پالا پردن ظرفیت اینها، به سازمان پردازه یا به ما چیزی نداشت، چراشد دشیائی بود، در لشدن تصمیم گرفته می شد، اصلًا" به سازمان پردازه مرپوط نبود، نه به سازمان پردازه مرپوط نبود، حتی به ما نخیر، ما فقط در چیزهای داخلی دخالت داشتیم و کشمکش هائی من داشتم با رفیق عزیزم دکتر مینا، پرای اینکه، میدانید، در پخش، ما تنها چیزیکه داشتیم، این پود، مصرف پزرگ مال کروزن بود، شفت چیز بود، ساخته مایش گازوئیل بود، گازوئیل هم توى دستگاه و پعد هم آنوقت یک مقداری زیادی فیولهای لیست، چون میدانید، وقتی شفت تصمیمه می شود، آن پالا مال خود اکتان است، پعد کروزن است، آنوقت پعد آن پائین، پعد آن زیرش است. خوب آنوقت، ما اول تنها کاری که کردیم آن موقع که من توى شرکت پرسی بودم، چون خودم را شفتی پیشتر می داشتم، آمدیم یک شیر و گاه شهریار بوجود آوردم، که شفت کوره پسروانیم، یعنی شفت شنگین را، یک لوله هم کشیده بودیم از چیز، از پالایشگاه تا پائین، شفت های کوره مصرف پشود، والا پالایشگاه می خوابید، آنوقت در آبادان، متاسفانه آوردن این شفت، میدانید، این شفت کوره زود، هم شنگین است و هم فوری می مسد، یعنی اگر توى لوله ای، شما، چریان پیدا شکنید و به مسد، دیگر لوله را باید انداخت دور، دیگر هیچ کارش نمی توانید پکنید، این بود که از آبادان نمی توانستید پردارید پسربید، ما یک مصیبته داشتیم که مال شفته اش که در چیز هست، در خود تهران هست مصرف، پکشیم، در دفتر کوره تهران، که پتواند پالایشگاه کار پکنید، ولی پالایشگاه شمی توافه است کار پکنید، آنوقت مال آبادان را، من ها کمال، می خواهم بگویم، پر روئی، در مقابل دوست عزیزم مینا، پرمی داشتیم، این شفت ها، گازوئیل را پرمی داشتیم میآوردم که وضع می ماشد، این پرایش میمایند، و حتی صدای کنسرسیومی ها را، پرای اینکه، آذها تا یک حدی به ما اجازه می دادند، که یک چیزی، که آنوقت شفت کوره را کمی نمی خرید، اینکه مینا همچور بود یکی توى سر خودش پرورد یکی توى چیز، این شفت های کوره را یک چوری

پنروش، یک جای داشیا، و یکی از مشکل های پنرگ این پیچاره محین بود، که فروش نفت های کوره آبادان، می گوییم، مال تهران را ما یک چور مصرف می کردیم، مال تهران را هم مصیبت داشتیم، اولاً" اینکه، نیروی شهریار، این کار را کردیم و بعد توی این خط لوله، این مسئله را این چوری حل کرده بود، که نفت کوره می آمد، و اگر به دلایل نفت کوره آنور وامی ایستاده، و ما فوری، توی چیز، یک منابعی گذاشته بودیم، در شهریار، چون من می گوییم، من هم نفتی بودم و هم پرتفی، یک منابعی گذاشته بودیم، که وقتی من، پلاقاله، این لوله را خالی پنکنیم، توی آن منابع و گازوئیل بیاید، که گازوئیل مثلاً، فرض کنید، اگر شیروگاه وامی ایستاد په دلایل، نفت کوره توی لوله شماشد، و لوله را باید انداخت دور، ۴۰ کیلومتر هم قابل بود، ما نفت و گازوئیل می فرستادیم آن تو تا گازوئیل تمام نشود، آذوقت نفتها را می بردیم توی منابع نگه میداشتیم، آذوقت، بعد که راه می افتاد آنها را می سوزاندیم، آذوقت بعد، این نفت کوره آنوقت دو مرتبه توی کوره می کردیم، که می پیشید، توی این لوله هیچ موقعی نفت کوره نبود، نفت گازوئیل بیاید، و خوب، این اشکال پنرگ توی مملکت وجود داشت و ما به راه این کار، اغلب از منابع این کارخانه استفاده می کردیم، و ازشان خواهش می کردیم، تا پختان په ایشان نفت کوره می دادیم که منابع آنها پُر بشد، و ما پتوانیم، این پالایشگاه پنگرد، آذوقت پولش را زستان ازشان می گرفتیم، وقتی که مصرف می کردند این اشکال، البته، چون مملکت هم خیلی صنعتی نبود، که این نفت کوره را مصرف بکنند، ما این اشکالات پنرگ را داشتیم با...

سوال : پس فرض کنید، پرخامه ریزی هائی که مشمول هم شما می شد و هم وزارت اقتصاد، مثلاً" فرض کنید صنایع چندیلی که مرپوط به نفت بود، مثلاً" پتروشیمی، کجا باید باشد، اینهایش، تبادل نظر بود یا تمهیم گیریش با شورای عالی اقتصاد بود؟

آقای جالینوس : اینها توی شورای عالی اقتصاد تمهیم گرفته می شد در کجا ...

سوال : که مثلاً" بعدها از یک نظر وزارت اقتصاد روی این مسئله کار داشت و خوب از یک طرف هم پاید از نظر لجستیکی ...

آقای جالینوس : خوب، وزارت اقتصاد دخالتش خیلی محدود بود، پیشتر در حضور اعلیحضرت انجام می شد، یک خورده چنبه محلی داشت، یک خورده چنبه فحیلیته لجستیک داشت، اینها همه بهام پرسی، ولی مدیرهای شرکت نفت در این کارها دخالت نمی کردند، آن مامورش آقای مستوفی بود او په ایشان اطلاع میدهد آنچاست، ولی بیش از آن خیال نمی کنم نظر او را می خواستند چلوی ماها نبود، ولی من تصور نمی کنم، آنوقت مثلاً" فرض کنید، ما یک کلاسهایی با شرکت گاز داشتیم، گاهی همیشه برای اینکه، این موقعی که شرکت گاز سوا شد، گاهی همیشه وامی ایستاد، یک هو کارخانه داران میریختند که گازوئیل پنگیرند و شرکت گاز باما اطلاع نمیداد، مناسقاته یک آقای رئیس داشت، که خیلی خودش را، مدیر عامل پعدی شرکت ثنت می داشت، یک خورده اشکالات این چوری برای ما بوجود می آورد، شرکت توی پخش، چون پخشی هم، خوشبختانه مجهز بودند و پچه های خیلی کارآزموده ای بودند، این است که این شوک را در ظرف یک شصتم روز حل می کردند، مثل یک آقایی بود هنام خوشی و یکی بود پشم نراتی اینها پچه های خیلی واردی بودند و از شام این خطوط اطلاع داشتند که...

سوال : این بعد از انقلاب تا چه حد این استراکچر شرکت نفت پائی ماند؟

آقای چالیسون : من خیال می کنم همچنان پاییخته بمرای اینکه عرض کنم که پیچه های شرکت نفت منصوصاً کارگران که در این تلمبه خانه ها کار می کردند آدمهای فداکاری پودند، خیلی فداکار پودند و حتی اینجا هم همان قضیه خانه سازی، گفتند، اینجا هم خواستند پرایشان راه بیندازند، مثلآ آدم میرفت میدنید توی این تلمبه خانه ها هیچ چیز نیست، یکدایه درخت پیدا نبود، یک بهایان بی آب و غل، یک تعداد دارد آنجا کار می کنند، من آدم په دکتر اقبال گفتم، آقا، خوب است که ما په این پیچاره ها وقتی که پاژوهشته می شود هیچ چا شدارند، همان پرایه ای که یک خانه ای پرایشان پسازیم، پوشان پغروشیم، ده اینکه هجاشی پوشان پدهیم، هر که ده خودش و فلان، ولی یک پولی در اختیار داشته باشیم که این را پسازیم، دکتر اقبال هم قبول کرد و خیلی آدم خوبی پود، قبول کرد، ولی اینقدر اشکال بعد پرایش تراشیدند، که این پروژه عملی نشد، این پنهانها اغلب پاژوهشته می شدند و بعد میرفتند، نصف انقلاب پاژوهش همین شد، که اینها می دیدند دارند چنان می کنند توی چیز، و وقتی که یکی می آید پوشان قول میدهد، ما شما را چشین می کنیم چنان می کنیم، خوب، اینها انقلاب کردند، انقلاب کردند، چه کارگران آپادان، چه کارگران چیز، چه کارگران مسجد سلیمان، اینچاهه ای که در چاهه ای چدا آمپوسیبل اینها زندگی می کردند و هیچکس په اینها شمی رمید، در صورتیکه تمام کارگرهای فداکار، بچه های خوب، چدا کارگران وظیفه مشاغل و وطن دوست، ولی خوب می خواهد بیارو، وطن، خیلی خوب، وطن، ولی پاید زندگیش هم پسگزد، اینکه به اینها پسند کافی شمی رسیدند، متاسفانه، و هر وقت هم یکی پیدا می شد یک کاری پکنند صد تا سیزده توی راهش می انداختند، شمی دائم، چرا، و هرچه فکر کرد چرا این کار را می کنند، بعضی ها می گفتند اینها هار می شوند، نمیداشم، از این حرفاها میزدند که اصلاً معنی ندارد که آدم پرورد چکار پکنند که هار نشود، میدانید، از این حرفاها به آدم میزدند، آدم چه بگوید، و بعد هم میدانید، همین جور که گفتم، اولش انقلاب، نصف موقعیتش، پرای خاطر کارگران نفت شد و پرای کارگرهای پرقد، این دو تا مملکت را وايتادند پرای اینکه شفتش ها چیز کردند...

سوال : استراتژیک پودند در صنایع؟

آقای چالیسون : در صنایع، اصلآ نفت شرمند به مملکت، شرمند به تهران، سوخت شرمند، اصلآ هیچ شهر شمی توافق نداشت کار پکنند.

سوال : فقط من یک سوال آخر داشتم رابطه کنسرسیوم با شرکت نفت چه بود؟ یعنی اصولاً فاشکش کنسرسیوم چه بود؟

آقای چالیسون : رابطه شان، بیویتید، من این را خوب می تواشم جواب پدهم، که اول مرآ از فرائمه صدا کردند پروردند توی کنسرسیوم، پرای اینکه من کنسرسیوم پودم، عرض کنم که در کنسرسیوم، وقتی که دکتر مصدق نفت را ملی کرد، آن افتتاحات و اینها پوچود آمد، بعدش اینها، آمدند یک کنسرسیوم از ده پاژوهه تا شرکت نفتی درست کردند که استخراج پکنند و پسند و تغذیه و فلان پند و پهناط، چاشی که متاسفانه پرای ایرانیها پائی گذاشتند توی کارهایشان در کنسرسیوم نان - پیزیک ( non - basic ) بود

بیشتر، توی پیزیک پیش از یکی دو تا یکی دیبا بود، یکی رمثاییان تا اندازه‌ای ها پولی که گرفت ریاست آپادان را آخر سری ها، ولی پقیه تمام پیزیک، تمام امریکائی ها بودند و خیال می کنم به مادر- کمپانیان (Mother- Company) رپرت می دادند.

سوال : آقا این وسط همان موقع رل شرکت ثفت و پخش این همه را؟

آقای جالینوس : رل شرکت ثفت اینها، نه، ابدا، کار شرکت ثفتی ها نبود، شرکت ثفت کارشن این بود که تمام افراد اداری کنسرسیوم را شرکت ثفتی ها میدادند، مثلاً من از شرکت ثفت، شما فکر کنید، من رئیس پرق بودم در کنسرسیوم، یک کارگر انگلیسی داشتم حقوقش چهار پراپر من بود، یک آمریکائی داشتم به پراپر، یک آمریکائی داشتم چهار پراپر من بود، چون این مادر کمپانیان در امریکا بود، آن مادر کمپانیش در انگلیس بود ولی چون من مال شرکت ثفت بودم مادر کمپانی من شرکت ثفت بود، میدانید، این اشکالات، این چوری، کنسرسیوم وجود داشت، آنوقت کنسرسیوم کارش این بود که در استخراج و تعمیه، با کنسرسیوم بود، آن موقع.

سوال : پس شما طول زمان شرکت ثفت در حقیقت کنسرسیوم را خورد یواشکی، و فاکشین های آنرا... (Function)

آقای جالینوس : بعد آره دیگر بعد که اعلیحضرت زدند روی میز، یعنی اینقدر پچه‌های ثفتی اعتراض کردند، داد زدند و فلان، بالاخره یک روزی خرده خرده چیزی که تمام شد تجدید نکردند و فلان و پمپار شرکت بیشتر و خود شرکت ثفتی ها گرفتند و همه را پخوبی هم اداره کردند، میدانید، یعنی پالایشگاه هیچ چی، پالایشگاه که آخر سر، که دیبا آنجا بود، یکدای خارجی تویش نبود در یک ... ولی در رسروچ (Research) همه خارجی بودند، چون متاسفانه آنها که در رسروچ بودند خیلی به این کار وارد شدند، شما میدانید، کاری است که باید رفت وسط کویر لوت، کسی هم نمی رفت آنجا.

سوال : آما بروند دشمال چامهای جدید؟

آقای جالینوس : چامهای جدید پژو شد، اینها را همه را خارجی ها می کردند، کنسرسیوم، یکجا فرانسوی بودند که پسند ثفت های کنگان را پیدا کردند، یعنی گازهای کنگان را پیدا کردند، یک مقدار امریکائی بودند، یک مقدار انگلیسی، اینها توی حوزه‌های مختلف را اداره می کردند، ولی در آنها دیگر پچه‌های ایرانی قشیک اداره کردند، قشیک ادامه میدادند، در پخش که اصلاً ما یکدای خارجی نداشتیم، در گاز، چرا داشتند متاسفانه، آنهم به دلائل دیگر بود، در چیز، پالایشگاه، تقریباً خارجی وجود نداشت، چون اوائل کار، هرای راه اندازی بود، پله، ولی بعد، خرده، خرده، این خارجیها میرفتند، و خود پچه‌ها مثلاً، دستگاههایی که داشتیم هرای چیزهای اندازه گیری، مثلاً خطوط لوله‌ای که ثبت خام می برد تا بنادر، تمام مثلاً خارک یکدای خارجی آنجا کار نمی کرد، چرا، چند تا بودند، چند خارجی بودند، میدانید که جمهور بودند آنها را دگاهدارند، در آنجا هم خوب ایرانی زیاد نمیرفتند، یک چوانی بود بنام توایا، که الان اینجاست خوشبختانه، که بعد دو هفته پیش رفت تهران، گفت دیگر اینجا خسته ندم پول

فدارم ولی این مثلاً آنجا را اداره می کرد توى خارک، این البته رئیس شپود ولی بیکی از، این پالایشگاه، دستگاه تخلیه آنجا را اداره می کردند، همه شان ما مثلاً پرای پخش، در خلیج فارس، پرای ایشکه به این دهات پرسد، یک تعداد زیادی کشتی، از یک، آقائی بنام کلون، تمام این کشتی های کوچکی داشت که، البته مثلاً کاپیتان کشتی یک پلپره نه بود ولی کاپیتان بود، نفت تصفیه شده را می گرفت به دهات میآورد و به تمام این دهات میرساند، این خمل لوله ای که نفت خام میآورد در این چاهای مختلف تمام ایرانیها اداره می کردند، چند تا خارجی بود تويیشان البته، ولی خوب، که خارجی ها همه کاره پاشند مثل سابق زمان کنسرسیوم، نبود، زمان کنسرسیوم پندرت یک ایرانی می دیدی که در یک طبقه باشد از هدر دیگر بالاتر همه خارجی بودند مگر در قان. پیزیزیک (basic) یک عده را گذاشتند پیزیزی، یک عده را قان - پیزیزی، non-basic حالا یکی مثلاً بود معاون نمیداشم چیز، زیرش می نوشند شان - پیزیزی، یعنی مثلاً مال اسقالت خیابانها، مال شمیداشم ایشها، کارهای پیزیزیک همه خارجی ها بودند، در اوائل کنسرسیوم، ولی خرده خرده، بعد تمام ایرانیها اینها را تحویل گرفتند، و ایرانیها اداره می کردند، پیشترشان، یک تعداد خارجی بود ولی، می گوییم، غیر از اکتشاف، اکتشاف، آن اغلب خارجی بودند، ولی در چیز در پالایش، در خطوط لوله، می گوییم خطوط لوله پیکاره خارجی نداشتیم، آخرین خارجی یک انگلیسی بود که من ردش کردم رفت، در زمان متمهم رفت، و تمام بچدها، مثلاً یک چیز داشتیم بهنام، امش، اگر یادم پیاید، که من گذاشتیم، یک ارمی بود، بنام .... یادم نمیاید، این را گذاشتیم رئیس خط لوله، به حدی این مرد فداکار بود و پعدها دیگر اصلاً هروقت این را می دیدم، یا سورا هلیکوپتر است، دارد میرود فلان تلمیه خانه را پیشنهاد، چدا، پچه های، این پسر خواشنه قوامی بود، برحوم قوامی، که قدیم چیزی بیکی از مدیران شرکت نفت بود، آن پیزگی بنام، ولی خوب، پچه فداکاری بود، و اول هم، جالب این بود که، من خواستم این را پیگذارم رئیس خط لوله، هی به من، تمام پرمشل، آقا این ارمی است، چڑه اقلیت است، دکتر اقبال قبول نمی کند، من ها یک ترمن و لرزی رفتم، پیش دکتر اقبال، از من پرسید که آقا خمل لوله کسی را پیدا کردید یا شه، گفتم پله، من بیکی را پیدا کردم گویا شما قبولش نکردید، گفت من قبول نمی کنم، کی هست که من قبول نمی کنم، گفتم یک ارمی است گفت خوب باشد، کارش را میگند، گفتم آقا من این را آخر، اینهم یک اتفاق عجیبی افتاد، موقعی که من از اروپا رفتم در کنسرسیوم رئیس پخش شدم، این هم مهندس برق بود، تازه از انگلیس آمده بود، و اولین رئیسمش من بودم آن موقع، که بعد از ۱۵ سال، دو مرتبه پهلوی ریلیوم نتوی شرکت نفت، گفتم آقا من این را از قدیم و شدید من بپش گفتم، اینجا که میباشی، چون توى کنسرسیوم، آن وقت که من بودم، آقا هم مخابرات با من بود، یک دفعه یک اتفاقی افتاد، رفتم توى دفتر کنسرسیوم، دیدم که تمام دخترهای کنسرسیوم ارمی هستند، بعد معلوم شد که رئیسمشان یک زن ارمی است، و یک دختر مسلمان غیر ارمی وقتی که میاید آنجا اینقدر پلا به سرشن میآورند، می گذارد در میروند، که من آنرا مجبور شدم عوضش کنم، یک عده از این ارمی ها را پیگذاریم که بازی در نیاورد، فقط از این دوست، آبراهامیان، امش بود، از آبراهامیان، گفتم آقا، اینجا ارمی بازی در نیاورد، اگر بیکی لائق است شیگهش دار، هر مذهبی می خواهد داشته باشد، چهود، ارمی، پهلوی، هرجه می خواهد باشد که باشد، تو، گفت شه، آقا والله، پدر من، که قوامی مرا پیزگ کرد، که مسلمان بود، من خودم ارمی هستم، ولی چون قوامی، تنها چیزی بود، رش ارمی بود، گفت من بپش احترام هم می گذارم، هنوز هم هر جمیع میروم سرخاکش، این حرفها چه هست که میزدی، گفت آقا، اصلاً، این خودش تعجب کرد، گفت آقا من چڑه اقلیتیم، آخر مرا چور جاما کسی نمی گذاشت، گفتم تو رئیس خط لوله، پر کارت را

پسکن، و اینهم الحق و الانصاف پرسیار پرسیار خوب عمل کرد، ابراهامیان نامش بود.

سوال : اگر خاطره دیگری خدمتتان میرسد پفرمائید.

آقای چالینوس : والله خاطره دیگر، اگر سوالی داشته باشید په شرکت ثفت به شما می گویم.

سوال : نه دیگر پرسیار عالی بود.

آقای چالینوس : شرکت ثفت من در آنجا ۵ سال و خرده‌ای شرکت ثفت بود، در زمان دکتر اقبال پرسیار راضی بودم، برای اینکه، دکتر اقبال خیلی خوب بود، در زمان آقای انصاری من هم قلم مربی شد، و هم اینکه مصادف شد با آن محاکمه توی پرق، و هم، ایشان هم، یک خورده، می گوییم یک غیظ عجیبی ثبت به نهضتی ها داشتند، اینکه خوب، همه پاکیزه عمل پیکنیم، که پس از تلاطم شد، و بعد هم، در ثفت هم، بعد از اتفاق، اینطور که من اطلاع دارم، و تمام دوستان پمن میدادند، تمام آن پچه‌های قبل دارند خطوط لوله را اداره می کنند، و میدانید به ثفت وقفه‌ای حاصل نشد، البته پرسیاران این عراقیهای کشیف، یک خورده کارها را انداخت، ولی مرتب تعمیر کردند و خارچی آنجا شپود، همان پچه‌های ایرانی، همان پچه‌هایی که آنجا بودند، اینها مرتب ثفت ارسال می کردند، تا آنجاشی که البته، این پرسیاران اجزه میداد، آمدم، پس از شنیدم خارک هم دارد راه میافتد، یا راه افتاده، یک مقدارش تمام پچه‌های ایرانی هستند.

سوال : خیلی مشکر و خیلی ممنون.

آقای چالینوس : خواهش می کشم حالا اگر سوال دیگری هست پفرمائید.

سوال : نه، دیگر، من خیلی وقتتان را گرفتم خیلی ممنون . (پایان نوار ۲ آ)